

## جلد دوم از کتاب اول ناسخ التواریخ

۲۱۶ واور اینکات طردیت امور را شت چون سپاه ایران بجد و ارمنستان رسید طردیت را تاب دنگت نامند و پس از

در مرا بر دشمن صرف راست کنند مصافی و هد فرار کرده دیگر باره پناه بدلت رودم بر دزش کار ارمنستان را

بغذرگرد و صورت حال را عرض ذوق کنایف رسانید شاهنشاه ایران نامه و رسولی بدلت رودم فرستاد و پیام را

که طردیت از گرگنیگان دولت ایران است او را دست بسته بخبرت ملکیل فرماید و اگر از هر خنکت آمده باشد

دانگشن و آن هرس تن شرکت او نتوانشند از حالت طردیت فروشندند اما چاراً بعد از خنکت گردند داشتن

بیشتر اتفاکه در آمد و نگرداوری سپاه پرداخت و گروهی عظیم فراهم کرد و قدریت را از سواحل رود و دنیو

طلب داشته ملزم را کاب ساخت و سرداری جمیع عساکر را با وکذاشته او را بوسی ایران پوچ داد

و از طرف ایران پیروزی شد با سپاه خوش رسپار بود و در بیان مشایعی که از کوه کرج تا شط فرات پشت

فرستاده از پی ایب بودند و شکر کران هرسیم دوچار شدند و پیاده شکر رام از شکنی نزدیک به لانگت نزد

و در آن سامان دو مصاف دادند و از هر پیچ سوی دیدار فتح مشاهده نزدیت روزیم خنک عظیم پیشنهاد و از

جانپن جمیع گفیر مقتول شد و در آنکات طردیت فاست جلادت و شجاعت طیور رسانید و از آن سوی مردم ایران

پایی بخت کردند و هنگان کوشش نمودند که سپاه رودم شکسته شد از همان طردیت بگریخت و خنکت زد لاوران

ایران از دنبال او تباخ شد و نزدیک رود فرات خنکی برآسب اور دند که از پایی در آمد طردیت ناچار شده از آن

بزرگ آمده با اینکه از سرمه پایی از آهن سلامی کران در مرداشت بسیچیکت از اسلیخود را بزین نهفکنند و آن جمل که از

خود را بود خانه فرات در آن داشت و از عرض رودخانه که در آن تمام نصف میل بود بگردشت و با تفاوت هنریت

شد کان رودمی راه انتظامی پیش کرد و چون قدریت با اتفاکه در آمد دانگشن با این ششم کرفت و رویی از وکره

و از درجه حرارت او را ملاحظ ساخت با گرد و زد هپلوی کالسکه دانگشن کمیل راه پیاده سیسیر کرد و در نزد اصحاب

دیوان نگذاه خوشی اعتراف کرد و بر ذات خوشی استوار نمود که دیگر باره با سپاه ایران مصاف داشت

و نام پست شده را میند کنند پس دانگشن جرم اور امکنوداشت و بحسب صوابیده اوت شکری ساز وادو و

و پنجه از اسپهاده کنیده از مردم ایران و قبائل قاص ملزم را کاب او ساخت پس قدریت دیگر باره پوچ

خنکتین با اراضی ارمنستان آمده و امکنکت را پیچ هنست بزرگ فرمان اورد و از پیاده سپاهی کران از آنچه

نیز با خود برداشت و باشکت هنکت نیز با خنکت و در نزدیک شکر کانه او خنکه راست کرد سپاه ایران

از خانیت بخود را پیچ اند آزاده دشمن نمینهادند و چون شب میش زین از سبب فرو میکنند اشتمدند و چهار مرتبه

چهندند و توکسری خنکشید چون مسافت در میان دو شکر اندک باز قدریت با وقایع از ملازم خود نمیشی از شکر

پرورد شده بخداه سپاه را زشت آمد و انجاره باز داشت پس دل قوی کرده با ابطال رجال بدان شکر

شیخون برد مردم ایران ناصلح در بر راست میکردند و زین بر اسبه می اسند شکته هنیدند و نزدیت از میاد

شده بخود را آگز باز باره نخسته اصول دانقال مردم ایران بست سپاه رودم افقار و مردم رودم خان

از ما بخانه بود اندکی شکر دینه میباشی از هر چهارم بست کرده بود چون سر آزاده بگشود اگنده از مردم ایران برای

اگر مرد و دارد از این خفت و سبد زیب و نسخه از زیار و فرزندان را نشست خیر خیه تن اسیر کشت و قربت

وَفَاعِلٌ بَعْدَ اسْبُوتَادِمْ مَعَ تَابِعِت

فرموده ایشان را بحیثیت و حلالت بداشتند و نیکو حق و حرارت نمودند و از آنها چون خدمت و کارکش نمودند را بقوت ۱۵

فیکر در مشق بود چون خبر فتح دلختر فریض و مراجعت او را شنید از دشمن تا شهزادگان باستقبال آمد و از دید

او بخت سعادت‌آزادانوی نزدیک را بخاطر سید که با دولت روم از در مصاکن پرور شود پس مردی که افراد نام مصاکن خود را بخواهد

دستوری از پادشاه ایران و فیصل روم در حکمت  
روایی زمین مانند و خشکیده کارزار و دو قاعده شرکت ملکی و تأمین شرکت ملکی

صلح پرداز شویم و از این وجوه سلطنتی اطراف را شاد نگذاریم و نیز شاید شما با ازین نظرت دل شو

بودجه سزاوار ایست که اسپیکر را هنگام راهت اندیشه زجت از خاطر بشو و اگر من شکنده شدم خشم دوای

نامه داشت و چنان و ایله هم در کتاب اصلی برآمد از بده است نظریت زنان و فرزندان هزارو  
نامه داشت چون فرمان طی مراجعت کرد، خود را گذشت و سخنان شنید راه را بخواست و نهاد

فریست پراشافت و سرمه اشت دکفت که نزد کان ایران را زد که سرمه و کرم روزگار مار خسرو دند و

با نیز که از پس فتح سخته عکل استه آبا در حمله دارن این نماد دو بخوارند و که تانفس آخرین را در همراه باشد

که در کنار این شیوه که دشمن از ماقبل و پس از آن را نگاه نماید، هم فرد

و از پنجه سزاوار شماست دست بازخواهیم بیسیم و از شرکت این پیشنهاد کاری را به همیکثر وزنان و فرزندان زرتشتر

سازمان امنیت ملی و اطلاعات از این انجام کار عذر نموده است. در پیش از این رخداد، رئیس پارک از تقدیر پس از حضور خبرت، پوسته

و خود را در میان این همه از اینها بخوبی بگذرانید و اینها را در سرمهی میتوان بهبود داد.

آنکه می‌گذرد خود فراز هم که در آنکه هست اند و خود هر از توانه اند و از همچوی دو از همچوی

لای را از برگردانی او نهاده باشید و هر چیزی از زبانش بحال خود باشد و مصدهم بطلبش داشته باشد و مکرر نباشد

لاظهرا جنت و ستن از زیر کارهای امور این شرکت، آنچنان در نظر نمی‌گذشت که برای این کارهای خود دستوراتی داشته باشد و این در میان

سیاه چکانه از من و زن پیار شمشاد و سحر از درمه بگردانه هم نرسیده باش

وَلَمْ يَكُنْ لِّلْهَمَةِ مُؤْمِنٌ بِهِ وَلَمْ يَكُنْ لِّلْهَمَةِ مُؤْمِنٌ بِهِ

لر و زارگران و شاهزادگان ایران در این خطاب را در پیش از خود بخواهند.

وَقَاتِلُهُ مَا كَانَ دُونَهُ بِعْدَهُ - إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ تَعَالَى أَنْ يَنْهَا عَنِ الْمُنْكَرِ وَمَا يَنْهَا عَنِ الْمُنْكَرِ إِلَّا هُنَّ أَنفُسُهُنَّ مُعَذَّبَاتٍ

وَالْمُؤْمِنُونَ الْمُؤْمِنَاتُ وَالْمُؤْمِنُونَ الْمُؤْمِنَاتُ

جلد دوّم از کتاب اول ناسخ التواریخ

۱۶۱ با بحث بعد از مصالحه سکاریت مراجعت کرد و بخیرت داکشن پیوست و فرزندان نزدش را پرداخت  
او فرستاد اما تمثیل بیان را درست کرد و با خود همی داشت و از پرا فخار با مردم روم عرضه میگردید و باز همین دو که با  
ایشان را اسیر داشتند متعاقباً بعد از مصالحه با ایران داکشن چا به امیر اطهور پریا که بجزد پیاج ارخواقی خبری نبود  
بنید اجتنب و درست ملاطین ایران کرفت و تاج نهاد و آن یکت پیشانی بند عرضی بود که با مردانه همی پرداخته بود  
و عبارتی پوچشید و لفظ خوش را تیرخانگاه خودت ملوک ایران بود از زرگرد و با جا هم رصع فسر بود  
هر چهار چهل شتر را بنید او و هر کس با برخیافت پیشانی برخان مینهاد و زمین بوسه میزد و سه تن قیصر را که شرکت کردند بودند  
کم فخر بودند نیکونه روم را کنند و چون این نوانین سبب ضعف دولت جمهوری بود اصحاب دیوان روم  
بدان رضامندی از ازان رومی داکشن پایی تخت را از وارالملکت روم بگردانند و در بدست سلطنت  
جزد و ماه که آن نیاز به حشمت فتوحات بود در روم راستن نکرد و پایی تخت خود را در شهر نکاره دید که سرحد را کت  
پور و پد و سپاه است که اشت و مسیمین انگل داد که شهر علان را که در پایی کوهستان ای پست وارالملکت  
وزنود دارا برانگشت آهی و زیکی از اصحاب دیوان را کناد کرد و دولت و امنیت او را بعده خاکب و خاکب  
در می اورد و خاک و مال او را ضبط میگردند انجام عرضی ضعیف شوند و تقویت دولت جمهوری نتوانند کرد و در  
زمان داکشن قیامی که بنای حصین که اشت و نسب و غارت دست کشوند قیصر را ایشان یافتد و انجام عزم  
قتل عام کرد و بقیه السيف با طرافه چا که کشیده شدن بعد ازان قتل لقب خود را سرمه شکست نخواهد گفت  
کشیده که باشد چه سرمه که را کوئید و تیکت قاتل را کوئید و هر از خر سلطنت حکم داد تا عیوب یانز اهی بگردانند  
مقتول سازند و جمعی کشی را از امور عربی علیه اسلام را بدست آورده مقتول ساختند و در قتل انجام عزم  
کوناکون مینمودند و سرمه از جنسی دیگر بلکه میگردند و این کرت و هم بود که در میان عیوب یان قتل عام و افع  
با سکه در از خر سلطنت در میانی که چواهیان برودت اشت از ایامیا کوچ داده در طرافه الرکن بیانی  
کرد و از برودت بیواز جمیت سفر غرائبش از تحقیق گشت و بیکمال بر سرمه پاری در افق اهی دخانگانه که همکاری  
حضرت او را مرده چه بند اشتمد و خان میدانشده محملان قیصر هر که او را پوشیده دارند برای اینکه قلیش  
حضور ندارد و پیم دارند که میاد اکار پیشان گرد و با بچه چون داکشن بیودی کرفت بدان سرمه که از سلطنت کنای  
کیرد و سودوزیست کند پس وزیری از شهر نکاره دید که هم او را نیکو میدیا کوئید و نزد یکت بوزنطیه است گیرند که  
پردن شد و حکم داده پیم رعیت و سپاهی در انجام حضرت شدند و فرسوده تخت پادشاهی او را در میان انجمن هم  
پس بر زبر تخت برآمد و خاطبه بر وطن خلق نجواند و با مردم گفت کاری صعب تراز سلطنت نیست زیرا که پادشاه  
جهنم پس سلطنت نتواند با مردم خالط است افکند لا جرم امور نویش با چند تن از وزرا می خود تغییض کند  
و ایشان سمه روزه بدوای نفس خوش کارها را در حضرت پادشاه دیگر کون جلوه دهنند و حکم امضا استان  
نمایه ای از سرمه کار باشند که زد و مردم هنر مند از حضرت پادشاه محروم و مهجور مانند چه ملازمان در کاره از مردم نشانند  
سراسنگان باشد زیرا که دانند از طلاقیم زود متولی امور بزرگ تو اند شد پس صواب خان نمود که من این پیشنهاد  
جور این گفت و از تخت فرود شد و از میان مردم بگیوشده بر کارکش خود سوار گشت و سرکار که را پوشیده باش کرد

وَقَاتِلُهُ أَرْسَى سُبُّهُ طَآدُمٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ تَأْجِرُتُ

۲۴۷

اور از نسخہ پنجم در آزادی نگیرے عرض کر دیتے ہیں کہ مولود او بود و درستی کو افسوس کیا کر دو جو چون قبل از آنکہ اسرائیلیت  
استغفار چوپا میں مخفی ہیں امداده بود و ازا و خواسته بود کہ ہم اور اسرائیلیت کنارہ جو یہ درجہ نرور کرد اکٹھن و نیکو سید  
استغفار چوپا میں مخفی ہیں امداده بود ازا و خواسته بود کہ ہم اور اسرائیلیت کنارہ جو یہ درجہ نرور کرد اکٹھن و نیکو سید  
و تفرد میریت و در اراضی الہامی شہر سلطنت کے دوست میں دو می از اپایا مسافت داشت اور اخاذ شرف  
بچھر چڑھا لیکن بود کہ ہم قصہ پا طول و ششصد پا عرض داشت و یک طرف انخنا زدرا از بچھر کو پشت کر داد راحظ  
محبت دانند معبده مربع کر ده بوند و از طرف دیکھ معبده میں من از بچھر چوپہ ترداشند کہ اور اندی دلت  
میدا نشند و اکٹھن در آن دو معبده بعیادت مشغول بود و ہر وقت از بیادت فراغت محبت دیکھو می سیرے  
خود با غم برآورده بود و در آن باخ بست خود خرس شجار میفرمود و کل و ریاضین و می اور دا کام قصیمین در ایام کم  
کیری او بدان سرشد که دل او را از بچھر سلطنت جنہیں پوکر خود نیخواهم دالت دامت کند پس نہ مدد و نوشتم  
اور سلطنت دعوت کر دا کھنڈن جون ناما در امطاع کر دیکھنے پید و گفت اکرم قصیمین این سبزه و کھما کس بست  
خود برآورده ام دید و بود و راحت آنرا داشته بود ہر کوئی فرمان سلطنت دعوت نیپر مود مع القصہ در زمان  
سلطنت و اکٹھن شاعر و مورخ نیکو پادید نشدا امداد دار اس شہر اسکندریہ و مدنه شہر اسپس کہ از میان  
پونا نست حپار تن مرد حکیم نا مورث کہ از علم ادب و علم پیغمبری دریاضی و مہندس کہ رحیشند و سیمی و علیحدت  
الہی روز کار بردند اوں نامنیک دو میل پا عذت سکیم الیت حپار م پار فریہ و این دون ہر شریعت عیین عذر سما  
بودند و ایشان مکفیشند اروج را زتن خلاصی تو انیم داد و با ہمہ اسٹیجاہ سیر تو انیم کرد و بعد از مرگ دا کھنڈ نست جان  
کہ کی از بزرگان دین صیوی بود معبده اسکوکیت را پران ساخت د معبده چوپہ تردا جامع سیجیہ غود مع القصہ  
انگاہ کہ بچھر استغفاری دا کھنڈ و مخفیمین اکنہ دش و قسطنطیں و قبریت کی بانشند در عال جمیں ایکھر طوری  
در اونچیشند و بطف بھیونی برآمدند در بدان شند کہ بجا می آندون دون دیکھ نسب کند پیش قبریت خواہ زاده خود  
بوبیہ قصری برشید و حکمرانی مصر و سریرا بجد تغوفیں فرمود و حکم داد ما شہر لان دیقتہ زنیتہ می هفیہ می نست  
قصیمین کہ از سلطنت استغفار چوپا اخذ فرماد و سیم او را قصیمین نام کذاشت داں دیکھو میس بود کہ از بچھر قصیمین  
خشتیا کر دند و حکومت اپایا را بد و کذا نشند در این ملکا م نیز حپار تن قصر در عالک روم حکمران بودند  
روز کار می دراز براں نکذشت کہ دملکت انگلستان دردار امارتہ بیارک قسطنطیں انجان رخت بریت و عالی بخرا زند  
خود قسطنطیں کذاشت چانکہ مکو رخواہ شد و دلت سلطنت قسطنطیں و انگلستان حپار د سال و شش ماہ بود  
خوب دغارت فیائل فرنکت و سکان ملکت فرانس را بچھار ششند و سال دو سال بعد از موعد ادم و دبر  
چون قسطنطیں ملکت انگلستان خفریت و از آنکا بغیر انسہ عبور کر دو باقیا میں آنی مصاف داد جو مدد دلو بشد و بدر  
پارہ ملکت انگلستان مراجعت فرمود بعد از دی فرنکت و سکان از آرامگاہ خوئیں بیشند و از بچھر مجب و ندرت  
در بیاد و امصار فرانسہ تباختند و در آن اراضی بسیار شہر دی و پران ساختند و عمال قسطنطیں را پکنند و میو دند  
چون قسطنطیں اعمال ایشان کی بیانی یافت اشکر چوپی را ساز کر ده از بخت ان ملکت فرانسہ تباخت و بادیں سکن دیں  
چند دین مصاف دار و جمعی کشیر از ناکھا عتر اسیہ و مقول ساخت د ایشان زادہ عال اراضی کہ قصیمین نعم غیض نہ ۰۰۰

## حبله و مازکتاب اول ناسخ آلتواریخ

بازدازه خوش نشانه و مراجعت کرد

۴۱۸

۶۰۰ جلوس چوندی در مملکت چین پنجه از هشت پنهان شده بودند سال بعد از هبوط آدم بود  
چوندی نام پادشاه دویم است از طبقه پرت دیگر سلاطین چین مردی پاکیزه دیدار و خوش تابعه داده اند و از هنر فومن است  
که شرح حاشش نموده از قتل فومنی سنا دیده مملکت با تفاوت اور بر تجربه سلطنت جای دادند و او در مملکت  
پرینه ماقصیون و ثابت و خشایا حکومت یافت اما در زمان او در کار مملکت چین رو به پرشانی نهاد و هر غصه بیکار که در حد  
چین جایی داشتند سر لعیان و طغیان برآورده از جمله معموق که در میان انبوی گشیر حکمرانی داشت جمیع از اهالی  
رجال خوشی را برداشتند در حدود چین تباخت و با راج شخول شده چوندی چون این بدانست شکری خشم نمود  
واوه بیوی او کوچ داد معموق چون آن قوت نداشت که با مملکت چین مصاف دهد قبائل خوشی ابرداشتند بیوی ایران گرفت  
و چاه بختیست شاپور دلاکتا فحیبت چوندی نامه از در ضراعت بدست رسولی چرب زبان پدر کاه شاپور فرستاد  
و پیام وادکه هر راه حضرت شاپشاوه ایران کار چهره بر احاطه و تقدیم است و همیشه قوام و مدار سلطنت خوشی با  
باستظهار و پیشوایی مملکت المکون داشتند ام در آنوقت که معموق خلیل در مملکت اندانه و بدآنجانب تاخته اگر نشان  
ایران فرمان دهد تا اورادست بسته بدنیوی آرند احسانی عظیم خواهد بود چون این نامه شباپور رسید در پاسخ فرمود  
که ما هرگز از رعایت و حمایت چوندی همچو تحقیق نساخته ایم اما از این مردیت بعید نماید که پناهندگه را دست بسته  
بدشمن سپاریم از هرگز کار چوندی نشینه نظری و نقی باشد معموق را بجاگی فرستم که هرگز زیان بمالکت او نتواند کرد  
فرمود اما معموق با قبائل خوشی باراضی ارمنستان رفته سکونت فرمود و ما شرح حال اور اباطر دیست مرقوم دادم  
با هجر چون شش سال از سلطنت چوندی که داشت قبائل چین برتر که و تازه و قتل و غارت پیغز و دند مملکت چین  
چهار سویی مقابله و متعاقبه ایشان میباخت عاقبت در یکی از آن چنین بخت داشت قبائل سکوند و نابود شد

۶۰۰ قتل و غارت سکانی بر دیگر فرانسه را پنجه از هشت پنهانه داشد و داشت سال بعد از هبوط آدم بود  
نهیه بعد از آنکه قسطنطیل قبائل سکانی و فرنکت را بجاگی خود نشاند و مراجعت با ایلان فرمود چنانکه ذکر شد شش سال پیش  
آسوده ششند و از پس اینجاست باز دست بخارت برآورده کار فرانسه را در هم کردند و دیگر بازه قسطنطیل شکر برآورده  
و مانند برق و بازه ایشان ناخن کرد و آنچه عتر کوئش ای سبز کرد و هرسام با ایلان مراجعت کرد و در آنی خاص  
صواب چنان نماید که اصل هر قبیله و هر طایفه از مملکت پور و پ را باز نمایم و معلوم سازیم که آن قبائل متفق نه  
که بعد از این در ذیل قصه قیاصه نام برده میشود که شد و از کجا باراضی پور و پ در آمدند که شنین قلعه فاص و طالقانی  
بود که حسب ونسب ایشان را ازین پیش مذکور داشتند و قتل و غارت ایشان را هجر جانب باز نمودیم اما این  
ظاهره که از این سپس میباشد پور و پ شاپشداول قلیله هون بود و ایشان را در قوران نهیں طایفه شیت می  
نمایند و در مملکت چین میباشد نو دیگریون یون نام داشتند و چون بیور و پ در آمدند ایشان را همچو خواندند  
و این عمار قوم است که در این روز کار محارب نام دارد و اینکت در اراضی پور و پ دولتی نام اور است پاک  
در و پاچ کتاب بدان اشارت شد با محبت طایفه هون در اراضی شرقی چین طایی داشتند سبب افتکش  
المملکت از آنجا کوچ داده بگسلر هجر خزر آمدند و در آنیو قشت پنجه از هنر و شصت و هفت سال از هبوط آدم

وقائع بعد آن سو طا دم عما هبست

۲۱۹

روا نظر و میخواست  
حکم داد و از این  
نگاه نزدیک میگویند فاعل  
آنچه نزدیک میگویند الف را  
علیه باز نگیرند بلطف  
الف را میگویند و میگویند  
نگاه نزدیک میگویند این  
مرغ نظر و میخواست  
درین این نظر نزدیک

گذشت بود و فوجه چهار سال روز تاریخ فرسته آنچه بود با کرفت لکه چهارشان زاصل یک همپایه بودند اما زبان ایشان با آنچه بود نزدیک بود و فوجه از خشت و کل نداشتند و با موال تعالی ذهن و فرزنه کوچ میدادند و حمل خود را بر کروون نینهادند و شب بر کردن می خفشد و جامه از پوست جانوران و تنه همیکه و ندوار پوست آسوس از سکرندند و گوشت خام می خوردند و کاه بود که گوشت خام را زیگ اسب نهادند و مقداری کمی مسافت کردند آنکه گرم شود پس بر غصت تمام می خوردند و در مصاف بر اسب سوار شدند و از چند یکروز و رسانستند و پیکان تیر ایشان از مستخوان بود و شمشیری و گندمی نیز با خود میداشتند و با آن گفتند نیکوت خنک سیکرندند و بر گردن خضم افکنده بودی خود می کشندند و سرمه کام حمل کیبار نعره می کشند و پورش می زند و فوت کر تختن نیز دلیر بودند و دسته ای از را با تیر خنک می افکندند که سیچکات خواندن و نوشتن نمیدانند و قصه های خود را پر ایشان باز نمی خودند و ایشان از برد اشته با ولاد خود میرسانیدند در آرایخ پیغمبر و مصید و حمل و پیکان بعد از بیو طاً دم علیه السلام مردی که تاو مان نام داشت در میان ایشان حکمران شد و از پس و فرزنه که متولد شده بیشتر بودند که ایشان شنک شدند و از پم فیدا خوی که در آن شنک کام ملک پیش بود چنانکه مذکور خواهد شد و بیوی سرگ کوچ دادند و آمدند در گوه گرسن میانه داغستان و گرجستان جایی گرفتند در آنی وقت سردار این قبائل و شش بود یکی ازین نام داشت وی یعنی آن غردم را برداشته با راضی چمن نش اور دو جایی داد و آن نمیشه و یکرا راشن برد اشته و بخوارد و خانه و نیوب اور دخنستین با طایله ایان که عقر سب شیخ ایشان مذکور خواهد شد مصاف دادند و آنچه اعتراف شکشد رجیه از آنکه و فرار گردند و بعضی مقتول کشند و سرگ را باقی ناند در میان طایله هون جایی گرد و چزو ایشان شد آنکه با قبایل کلت مشرق چنگل دادند و آن چه اعتراف شکشد از مان یکی که سپاهان کشت مشرف بود چون پیری و شیخوت داشت نیوانت طایله هون مذکور گند و این گمی نخواهد بود از غیرت خود را گشت چنانکه در ذمیل قوه کشت مذکور خواهد شد آنکه قبایل هون پیش سال آسوده شکشد و سال پیغمبر و نهضه و هشتماد و هشت سال بعد از بیو طاً دم قبایل هون دو بجهه شدند یعنی راکه در آراضی سرگ محال خود سکون داشتند از گز نام نهادند و آن یعنی راکه در محال غربی جایی داشتند که مذکور خواهد شد اسپیا کوچ دادند در محالات ایشان و ترکان و بوزظیه و اسیریا با وقت آنچه بزند و خفر جشید و پیغمبر اتفاق یافده بیا بودند و گئرگراز دو نیوب که شسته بخواهی بوزظیه آمدند و پیوسته از دو سوی رود و نیوب تقبل و خارت مشغول بودند و اسپاهان ایشان یکی رفاقت نام داشت و بعد از آنکه حکومت داشت لاز و ازدواجیا میباشدند و چون رو از جهان در گذشت از وی دو پسر ماند کی افتخار خوانده میشد و آن یکی ایشان نام داشت و این برد و گوکه بودند کار حکومت ایشان ساخته نمیشد لاجرم بادند و میتوانند رسیده و مددق برا در روا بپود و او شیر و و پسر داشت که شنستین را آنها می گفشد و آن دیگر ایشان داری این سرمه کام که آنرا که پسر بزرگتر بود در میان قبایل هون حکمران گشت در آنی وقت شش زاروسی و پیکان ایشان دادند که شسته بود در حال قبایل هون اکوچ داده با راضی فرانس در آمد و چندانکه تو ایشان قتل و غارت فرد نکشت

جبله دویم از کتاب اول ناسخ التواریخ

چنانکه مورخین فرنگستان نوشتند که حق ممل و علاوه بر آن امداد را زیرا خرابی فرسنگستان چنانکه فرماندهی علیه و آنکه  
کس غیر مسلم نداشت از هر آنادی فرسنگستان و لایق خود را خلاج نوسان نمایند و بد که معنی بیانی است  
و ممکن است خدای مرزا فرسنگستان را مردم را شنیدند و مردمی طبیعت فرمودند و باقیت بود سری بزرگ و کوچک  
و حشمتمند داشتند چنانکه بزرگترین شهر و دار و قدر قدر دستهای خود را غیر از عادت مردم بحرکت میکردند  
و خفت تنهایه و خشم بود و سرگوش از اخذان نمیداد و خوشش میداشت که مردم او را خاکساری و فروتنی نسمدند  
از پیشنهاد چنانکه ای اسخونه بیشتر شسته برگزدند اما نزد ایرانیان بینی آور و وظایفه بزرگان و فضیله باز نیان و مردم سوزند و کوچک  
رقبان و جاخته دند و بجهت که پسید و آنبوه تبر و عقوم آوار و عالمه استظرفت و قبايل و گیرمزوف فرمان  
او شدند و از سلطنتین بزرگان بسوی او فرسنگستان و رسوان میرفت آزاد و زد و یکم که قصیری داشت چنانکه مذکور خواهد  
شد همه ساله مال فراوان بزرگ او میرستند و با این فواید که پادشاه چین بود از بجهد و سئی بسوی اونامه و رسول  
کرد و از جملات قصیر متفاوت و دو شهر گرفت و با جنگی که حکمران قبايل و اندال بود دستی نمود و با قبیله آنها  
محصاف داد و ایشان را شکست و حکمران آنچه اعتراف کرد کوکن نام داشت ذلیل وزبون کرد و با جنگ چنانکه بزرگ شد  
که قصیر و ترسه الکبری و قصیر قسطنطینیه را که بسیار مشیر و سرکار رسوانی از دوی بزرگان بود و قصیر میرفت با از این  
خطاب میکرد که پادشاه ما چین و چنان حکم واده و عیا صراحت سخن را نگفته بسیدا وند تا آزاد و زد و یکم خواست محبتی  
اور از میان برگرد و دست نیافت و اتلا اینچی را بهداشت و جشن شد و خواسته این که قصیر از قصیر بخواهد آزاد و آزاد  
قصیرین ازدواج فرسنگستان را از دی هدز بخواهد و بازار از در حق و مدارکند چون قصیرین بزرگ او مستافت اور  
برخخت خوشی ایفت که شمشیری بدست داشت و بجهت این تنخ را از خدای جنگ است دارم و در اطراف سربره  
و مجلس او دخترانی که از طوک نسب داشته باشند از بجهاد و جانشی خنگ میدند و خسته باشند عقایم قصیر را که  
آتلا فرمود او را بکوی که پرتو پادشاه نامدار بود و پدر من بنیاد مردمی بزرگ بود داست اما تو زاده خوبی  
را گذاشتی زیرا که خرچ که از دارمن شدی و با من از در حملت بردن شدی که از خوبی پادشاهان بعد از  
مع انقدر طاقت قصیرین از جانب قصیر با او قرار مصالح کردند که این داشت و مشرط کرد که دختر ساتر غپوس را که از دو قصیر  
بود بشرط از فرسنگستان بسوی او فرسنگستان را فیصله کردند که این داشت و این مصلحت پیشنهاد شد و اما بعد از ده سال  
حکمرانی در تزویکی زدم حمر بسیار خورد و سرخوشی در دامان کی از پرده کیان خود خنا و بخفت و در همان پیوشی از همان  
گذشت و شهرهای زد کیت خود آمن از او بجا یی بازده که هستوز باقیت و آن چنان بوده که تا کردن اور افراد میرفته  
و از بجهد پیش دهنی چچ رفعه در آن بدید است و چنان کردند که یکم تو اما زجست حبس میدیده و اتمام  
حیات خویش میگفت اسب من بجهد ملکت بود که باز باز در اینجا آبادی نمایند و از پس مرگ اور مردم میگذستند  
اگر امداد از سلطنتی بودی اثناي اسکنند رشدی باشند بعد از مرگ آنلا قیاصه قبايل چون را در سه شکنند و پرند  
ساقعند و آنچه اعنت دیگر بازده همچنان شدند و دولت سال بعد از بجهت خاتمه اثناي پاصلی افسه علیه واله  
با از زنار بجهد خیز میگشت یور و پی سردار آور دخانگی از شاه ائمه تعالی در جای خود مذکور خواهد شد و دیگر طبقه  
الا این بوند و آنچه اعنت در شمال کوه گرسنگ اراضی میان قسطنطینیه و در بای خضر سکون داشتند و از زد و دکر نازد

## و قایع بعد از سیوط آدم تا سهرت

و نخا مملکت ایشان پوادار خاپ شمال با راضی بسیم خلقت کردند و از سوی چوب بحمد و ایران خدا آنکند ۲۱

اصل سیطایه هم از کوه کرکس باشد مردمی کنندم کون دقوی جبه و جلا دست پشه بودند و عجیب و خوش نایی خوشی نپد آشند و سواره مصاف میدادند و عادت ایشان آن بود که سرمه شیر خود را زین فروبرده باشند  
تجده میگردند و پرستش همیزوند و در جنگ هر کس را میگشند یکپاره از تجوان نازک آنها بر میگردند و پرسته کشیده پیروی کردان اسب خوش میگردند و هر که در میان ایشان پیروی میشود از چوچ دادن و زرم کردن ضعیف میشند شرط بود که خود را بگشند و بی درنگ خود را هلاک میگردند سال خیزار دشمنی داشت و شصت سال بعد از سیوط آدم نام الطایه بالا کرفت و بر قتل هنوب بیفرزند و دست بخند و چهل سال بادار پو و نخستین آنی در زمان قصری چون عزم حکمت ایران کرد از آنچه است لشکر خواست و در پادشاهی ایشان بخدمت روزی به ایشان بخوت وحده کرد و آن دین را شیخیت ایگر و خانگی تفصیل آن مرقوم اتفاق آن زمان که قبله مون با راضی آلان چوچ میگردند چندانکه از درود و منع برخاسته شد چاره نتوانند کرد ناچار پیش از افتکوم هنوبهایی کوک کرس برندند و در آنجا سکون خستیار کردند و ایشان را لاین کرکس ناسدند و مدارکار خود را برآزادی بخواهند و در آنی (۱) آنچه است را لکزی کوپند و یکت نیمه ایشان از مسکن خوشی کوچ داده بخار در بیانی بالشتیک در آندند و با قبله ایشان که از قبایل نسنه اند و سرت شند و جمعی با تفاوت لشکر راه فرز بایانیا در آندند و در میان قبایل سود و آندال و بزرگی میان میان رو و نیوب و کوه ایل جایی کردند و بعد از مرگ راه فریسر چار طایه با سه متفرق شده از ببر غارت کال و فرانسه تباختند و با قبایل فرنگی حکمت پوشه سوار الاین رسیده بخود ره فرنگی را لشکر ده سال ای راضی را آشفته داشتند آنکه طایه بزرگی میان ایشان جدا شند و آن سه قبیله دیگر در سال شش زار و یکسال بعد از آن سیوط آدم عليه اسلام بمالک ایشانیا در آندند و مملکت بخنگیت و خوش مشعل شدند از و نیال ایشان گشت مغرب فرانس و را آند و در جایی آنچه است سون اغیانی ره قسطناس که از زرگان فرانسه بود بمالکت مغرب پایام داد که سکون شما در فرانس سودی ندارد و اگر در همین مال و معاش رسنی کو هستید شما نیز بسوی ای اسپانیا شوید و آنیا که سرداریکت مغرب بود مردم خود را در داشتند با اسپانیول در آینه و ناچار بایانه طایه مصاف داد و جلدی را نهادیت کرد و جماعت آلان را قتل عام نمود و سرکاری را باقی ماند میان طایه داندیل در آمد و جزو ایشان شد و ناما لاین و راهنمایی کام از میان برفت و از فرزندان آن کاری صورت نیست و یک قبیله کشت باشند و ایشان برد و بجهرا اند یکیمیه را کت مشرق کوپند و یک خمسه کشت مغرب نام دارند اما کت مشرق آنچه عمر اکو پسند که از طرف شمال فرقه از قوای نوران زین است ناکار و دادن که بر یکیمیه بکسر خواست نشین داشت و کت مغرب آنچه است که از رو و بن که سوری شمالی در بایی خواست نا اباب الابواب که در کوہستان طایه کلزیست جایی داشتند اول اس که رحمیه کشت حکمرانی داشت اون نام داشت و سایه پهار و مفتقد و پنجاد و سه بعد از سیوط آدم (۲) قبایل کشت را از جایی خود کوچ داده در طرف شمال در بایی قرار دیگر آورده بایی داد و عیبد از مرگ ایشان ره کشت رو که است با دیده ام در میان کشت مشرق از دوده ای ایل هنجه حکمران بودند و در میان منصب

## جلسه دوم اکنام بول ناسخ تشویه شد

۲۴۳ از خانواده ماقونی فرمانگذار شدند و ایشان کرد و بی عظیم بودند قبیله پسین که از تراکما نند و طایفه چیف و جاوهست  
و مردم غریب شد که اکنون حروست نمیده شوند با جمعی از قبائل و یک جزوی کشت شده اند و ایشان با قباصره روم  
مانند ارسیس و کاراکالا مصادفه دادند و تصریح که الکساندر را کشت و خود قبیر شد چنانکه مرقوم افتاده بسیار زیب  
قبیله بود در زمان امپراطوری فلیپ استرقا می سردار بیرون کشت شد و مردم خود را از رد و دنیوب کذا نمیده ممالک  
بو زلطنه را قتل و غارت کردند و اسیر فراوان بودند و رعایت اسیران خود را از آن جماعت بزر خردمند در  
آنی وقت حکومت در میان کشت و بجهود شد اکنون باحال کشت شرق را مرقوم میدارند همان بعد از مرگ انتقام  
در میان کشت شرق کنیویه حکومت یافت و مست بغارت کشود و شهر قلابیلی را که درگنا را قردا و نکیز بود  
برگفت و خراب کرد و در زمان قبیری دستیز مصافها دادند او بوجل اقتاده مقتول کشت چنانکه مرقوم داشتم  
و در محمد و لرین نیز در فتنه و خوغاب بودند اگاهه چهار تن از سرداران این قوم همی از مردم خوشی برداشتند  
لهرف اسیا آمدند و نام ایشان حسپین بودند اول رسپا دویم و دوک سیم و رچارم و از و در محل اسیا با داد  
امصار انانگی خراب کردند اگاهه کشتی در آب افکنده از قردا نکیز به نغاشطنیه در آمده از مردم آن بلده کشت  
خورد و باراضی بوان رفته شد و رانی وقت کلاهیں قبیر بود و با نسیمه مصافیه دادند پس نکیز را بخت ایشان فرستاد  
آن قوم را کوسمی ای سزا داد و خود از پیش بخت نمی بود سردار ایشان تا ختن کرد و آن جماعت را قتل عام نمود آمازقل  
این چهار تن سردار ایشان می پیچ خطف در کارکت شرق پیدا شد و آن جماعت به چنان دو قتل و غارت مشغول  
بودند و بعد از کنیویه قبیل و در میان ایشان لحظت داشت و آن سکام که ارلنین قبیری داشت و بعزم بخت ذایه  
مشتافت با کشت شرق مصاف داد قبه در آن بخت مقتول کشت و از پس آنکه ایشان را کنیز کرد از در اشغال  
و اطلاف پیش از شد و آن محابیه در اسیا و اشغال بدشان تفویض فرمود و در آنی وقت در میان کشت شرق  
و چکران بودند اورانیخ نام داشت و آن دیگر اورانیخ و پرویس در زمان قبیری خود ایشان را ملخار جای داد  
تابا عالی پیغمبر ایشان که چکران بودند مصاف دادند آن کرد و را قتل عام کردند و بعد از آین دوتن  
مردمی از اولاد کنیویه نهادند اورانیخ نام داشت سلطنت کشت شرق یافت و با جماعت داندال مصاف داده  
ایشان را بخت و از کنار دنوب سپاهیان را بزرگی داد و قبیر تو جای ایشان را بخت تفویض فرمود و از پی  
در مریخ ازمان بخت چکران کشت و سلطنتین پیش از شریعه خانش مذکور خواهد شد اشکنیانی با اتفاق  
درود ایه بخت کشت مانند داشت تا آنچه ایشان را کشانی سپاهی دادند و اگاهه کشت را مطلع نمود چهل هزار لشکر ایشان  
بنخواه گرد و مردم و معاصب سفر داشت و در زمان قبیری شدیلیان با دست تقتل و غارت برآورده و آن سکام  
که دامن پیش از شد در سردار ایشان باخت و سه سال با آن جماعت مصاف داد و عاقبت مصافی داد احت بدلخواه خوش  
د آنهاز که از دست روم ای بخت ایشان مقرر بود مقطوعه طرسود در این سکام قبایل یون چنانکه مذکور شد بخت  
سردار داده ایشان را ذلیل و زبون بودند و ایشان ریگ که پیش از عیش بود خود را از غیرت ہلاک کرد و قبایل  
نمیشند شرق را چار بزر فران مردم یور و دادند اما و بجهود شدند بیهی بیهی کشت شرق یکیه خود را مشرق نام نهاد  
که نهاد نهاد را منفری گفتشند و دوق حسکران نزدیک خود فتحیار کردند فرمانگذار مشرقی شیرزیان داشت و حکومت

## و قایع بعد از سیوط آدم علامه تاجت

سخنی با دست کارا فقاد که برادر از مادر یکت پود و او نجف خواهی برا در چهارت سون پر شوریده و با قوم اسلاما و که جزو ۲۴۳  
بیرون بودند زم واد و سردار ایشان را که نجف نام داشت با هفتاد تن از بزرگان آنجا چهارت بردار کرد اما شیرین مادر  
با چهارت مشترق اطاعت یافته بیرون سلکر کرد و درین سلسله کتاب پیش از سلطنت بیرون داشت کوچه پونه داده با اینها  
مسافر داده و در آن چنان که میگفت و هست و نتار مقتول گشت و گفت چهاره طیع بیرون شد و بعد از شیرین وی  
از شیرین ماند پس از مان یک حکومت گفت یافت و نام او بیرون ماند بود و بعد از مرک از مرک ماند حکومت  
یافت و هم خراج کذار بیرون بود و از تر زماند پسری و برا در می باقی ماند برادرش پس ماند نام داشت و پسر  
وی در یکت نامیده عیشه ایشان با آنکه خراج کذار سون بودند از تقدی و زیاده ظلمی آنجا چهارت نتوانند بود  
که در سال شش هزار و دوازده و چهار هجری سیوط آدم علیه السلام سوال فرا و نکیز را که از استدنه و هست ملطفت  
کشیده بپرسید که مغرب که چنین نموده بپرسید که درین وقت پادشاه گفت مغرب بود  
سیان گفت مشرق از برادران ریکت که و ماند از نام داشت سه پسر را تی بود اول و تیز و دهم نادمیر و ندر  
بغیر ایشان پادشاه بیرون پسر زبر کشکر کنیز بود حکومت گفت مشرق یافت و فرمان اود و تمام است گفت مشرق روان  
بود بعد از مرک آنلا میاد شاه بیرون ضعیف شدند و گفت مشرق از فرمان ایشان سر بر زندگان ایله  
لکی آلام نام داشت و آند یکر را و نکیز یک میگفتند و گفت مشرق بیکت در آندند و از مصاف و نیز  
شکته شدند با چشم آلا در چنگ گفت طایف کشیده کشیده شد و در مصاف گفت و آند یک مقتول گشت و نام بود  
از جهان برآفتد ازان پس بخلاف از گفت مشرق در سوال غربی فرا و نکیز جایی که درند که اکنون ایشان  
کوشیده با چکد در این سلسله کام گفت مشرق قویا شد و با قصر مصاف و ایشان شدند و نکیز را چه زد  
سلفت پرون شده برادر زاده خود را در یکت را که سپر ناد میر بود بکروکان بدل است ردم فرستاده  
آسوده شد از پس ایوا قوه پادشاه قبلی سود که بیرون ماند نام داشت شکر برآورده و مالکه و پر گفت مشرق پنجه  
بر و چنگ در افقند اگرچه در آن مصاف پیشتر از قبلی سود عرضه شدیز کشت آما و نکیز شنیده کشیده شد و هم  
از قتل او برادرش تا نمیر بخای ایشان و در این سلسله کام فرزند او تا از یکت را که فضفاض شد  
بود باز فرستادند چون تا نمیر بخای ایشان و در این سلسله کام فرزند او تا اور یکت را که و  
قطلنده کرد کان بود باز فرستادند چون تا د میر از جانش فشرند آسوده شد زیست داشت  
سر برآورده و برادر کوچک خود و په میر را شکری داده بجانب ایطالی فرستاد و اهداء رسید  
اراضی وید میر رخت از جهان بریست و سپاه او بی سالار ماند گلپریز بوس که د نیوفت فریده تا به  
بود چنانکه مذکور خواهد شد آنجا چهارت را کوچ و ادو و در اراضی فران سپاه گفت مغرب بی داده  
در آنچه مسلک که فرستند و بعد از مرک برادر از د میر دیگر کاری مانند شدند و چون ایشان را زده خست  
بریست فرزند سیوط تا از یکت بخای ایشان و در این وقت ایشان گفت مشرق بر و فرست بود  
مشرقی تا از یکت حکومت داشت و در فرست غربی هم تا از یکت نامی احوال فسسه انداده بود و در نیوفت  
تا از یکت احوال گفت غربی را برداشته باز فون گذان سلسله کام فیصلی داشت محمد بن مصطفی  
صفت و میرزا نیز

## حسبه و دم از کتاب اول ناسخ التواریخ

۲۴۳ میداده تا در یکست بزرگ با قیصر از در صدق و صفا بود و با تا در یکت احوال مدّتی در از مقابله و مقاومت داشت و غایب  
اور این قبل اور دو قیصر در آرامی اینجاست اراضی شیوه را که از محل روم ایلی است به تا در یکت دو یم تقویض فرمود  
و چون مردم کشت در سرقت و غارت بی خست بیار بودند ها قبت خاطر قیصر رنجیده شد و حکم را او که تا در یکت شکن خود را  
برداشتند با راضی ایالیا عبور کرد و آغاز خرابی ایالیا را بدل را قلع و قلع فرماید و در جایی انجام داد که تا در یکت مکون کند  
و قیصر در اندیشه داشت که هر یکی از این دو قبیله را بمن شوند از بجهود دولت سودی خواهد بود با بجهود تا در یکت  
فدویان قیصر از کشت مشرق لشکری لائق فراهم شد که مملکت ایطالیا را آمد و با آغاز خود چندین مصاف داد و غایب  
از خست کرد و در شهر و ناحیه هایش بیاشت و از این آغاز را بدست آورد و بجهشت و خود پادشاه  
ایالیا شد اگرچه خواندن و نوشتن نمی داشت اما کارهای کارگری نظام داشت و بلند نام کشت و آن گفت هم زیرها  
که در فرانسه جای داشتند اعانت میکرد خپل که گلوکس پاپ شاه فرانس که شریح هائیش کفته خواهد شد خواست  
کشت سررب را بجهاره برآمد از دسبعب حاصلت در عالمی تا در یکت صورت ملت و چون تا در یکت از جهان  
در گذشت اور اسپرسنبو دلاجرم سپرنا داده او که بقیه یکت نام داشت سلطان کشت مشرق شده چون او کوک که  
بود و در شهر که املا سوت نام داشت کفیل کار گلوست کشت بعد از شش سال از یکت ببرد و املا سوت برآمد  
زاده شو بهر را که تا دات نام داشت بجا می اسپر خویشاند و خود را بجهاره با دلکه بین بست اما تا دات از مصاف  
و مصافاجعت آمده سوت داشت بود زیرا که در کار سلطنت داخلت می افکنده وزنی پیروز شت بود دلاجرم  
روزی اور راجح ام برد و در آنجانی اور این قیصر را تا در چوتی نین در زمان قیصری خویش خواست تا تا داد  
دفع کند و کشت مشرق را بجا می خود شنید بلبار را با شکر خیکت ایشان فرستاد و با ایالیا تا خته آنجاهو تراز  
کرد و شهر را پی را از ایشان گرفت در آنوقت دستیره که سردار از کشت مشرق بود فرصت داشت کرد و تا داد  
لشکر داشت و خود پادشاه کشت شد و با بجهاره چندین مصاف داد و در روم را محاصره کرد و همیشہ داشت  
لشکر شد و فرار کرد و بر سر تهران رفت و چون مردم شهر اطاعت اذکر دند آتشهر را گرفت و خراس کرد  
بلبار چون این شنید از دنیا اول شنافت و اور از شهر و ناحیه هایش کرد و بعد از فتح آن بلده و تپشتره را اسپر کرد  
شهر قسطنطینیه فرستاد و قیصر یکت مشرق بعد از و برادر زاده تا دیس پاپ شاه کشت مغرب که تا دیان نام داشت  
برخواه شاه کرد و روزی چند برقی ایالیا که آزار نخواهد داشت و خود پادشاه شد و بعد از پیروزی ماد از قدر  
بست مخلافه خواه کشتند و ملا در میان کشت مشرق علیه شتی بافت چون در میان قیصره و شاهنشاه ایران  
مقابله نهاد و حیثیت بدست کرد و اراضی ایالیا را فرود گرفت و شهربَرَدزو شهر اسپلکه و بلده ناپلی را مستخر کرد و همچه  
و خدا تحریره اند احنت و عبس از چند روز مفتح نمود اما چنان خبر طغیان اول قیصر رسید و بجهاره بلبار را  
با سپاه سبوی ای ایالیا کشتند و در رسیدن مثار را بشکست و از دلاجرم خود و با چون همیار را در قسطنطینیه  
اعضا کردند و روز کار او با خرس رسید خپل که مذکور خواه شد ایکبر باره مژده شکر بر و هم کشید و آتشهر را گرفت و  
سال در ری فریان بیاشتند در آنوقت خویش نین خواجه رسیدی خود را که رسیدن نام داشت سپس الائمه  
رشگر را داده بجهون زیالیا سفر کرد مثلاً ماسبه در نهضه نیاورد و بجهاره شش سال ایالیا کوچه داده در مصافی سکنه

## و قابع بعد از سیوط آدم علیه آسلام تا بحث

از پس از طیا عکت کنت مشرق کشت او نیز را تیرنس مضاف داد و از زدیکت کوتاهش که تو نام دارد داشت ۱۲۵  
 اینا پیا تزویج شد من پستنیا که اگون از کوه اتش بزیر خاکستر است چنانکه در مقام خوشیش مرقوم خواهد شد و میدان  
 خنک کشته شد و حکومت گفت از اینا پیا برخاست و بخت فیصل شدند و هون سفید که مو رخین نام دارد و از نظر این  
 اینکت مترقبه که با قبایل هون مخلوط شده از شمال قرا دنیز ناچر خزر جای گرفشد و باین سبب زبان مردم نمی  
 باجھی از لغات ایرانی مخلوط شد اینچه قدر کنت مشرق بود و قبیله مغربی از کنت مشرق آنکت مغرب ر  
 حال چنین بود که در سال پنجم زار و نصبه و شصت و شصت بعد از سیوط آدم از پیغمبر قبایل هون بطرف روم را کشیده  
 از قبیله طلب سکن و موطنی نمودند و آنها ایشان را در اینا پیا جای داد و در ماوسی که طرف عربی قرا دنیز پاسه  
 و هر روز گفت مغرب ہی زیاد شد و دست تباراج و هنپ کشود تا اینکه لائس ناچار شده با ایشان مصف  
 داد و با جمعی از سپاهیان مقول شد زدن لائس بعد از قتل شوهر شرط عظیمه را از ترک که از کنت مغرب چنده  
 واشت و بعد از آنیوا قعد چون زمان قبیله بغراسین داد و دوز رسید کنت مغرب را شکست دادند و  
 ایشان در ماوسی آرام که فستند و در آنیوقت نام پادشاه کنت مغرب فرید کرم بود و چون از آن دشکشیده  
 مصالحه کرد با قبیله شیرزاده اینکه هر وقت از اسپاه طلب کند چند اینکه تو از از کنت مغرب شکر فرموده  
 بخیرت قبیله فرستد و چون فرید کرم از جهان برفت انتاریکت سلطنت کنت بیافت و آن مصالحه را گفت  
 و در اراضی روم ایلی بقتل و غارت مشغول شد تا دوزدیکر باره از پیچاره برخاست و شکر و روده آنچه عمر  
 شکست و انتاریکت را کفر فته نکرد که این عصیانیه برو و وتن از سرداران کنت مغرب را در میان ایشان بخوا  
 داد و یکی از ایشان را که دیگر را کاتیاس میکشید و بعد از مرگ تاؤ دوز ایشان که از آن دشکشیده  
 سلطنت کنت مغرب کرد و با دولت روم برآشت و بسیار از اراضی روم ایلی را خراب کرد باستیکیں و زر  
 چنار پوس که قبیله و میه الکبری بود مضاف واد و مغربی با اینا پیا عصیون کرد از دوسی سه اصل را دید  
 غارت کرد و در روز عید عصیونی که عبارت از روز یکشنبه است که مهاجمی شود باره از آخر ماه مرسس ایشان  
 از استیکن ہزیست شده در اراضی سرداشیا و خود را بکوه ایشان شکید و از آنجا با استیکن مصالحه کرد و مت  
 پارا ارضی بلغار و بعد از قتل استیکن خانکه مذکور خواهد شد ایشان بی ترس پیغمبر روم را خفت و می فردا نفع  
 نموده مراجعت کرد و در سال کیز شکر کشیده روم را گرفت و یکی از شکر یا بن خود را که اغلن داشت سلطنت  
 کذاشت و مراجعت کرد و سال دیگر کشیده روم را برگفت و ملتین شکر یا بن خود را که اغلن داشت را  
 شکری از بوز نظیمه با عانت قبیله رسید و ایشان ایشان را پاره دست از او بازداشت و اعدام نمودند و این اتفاقه شخر  
 روم نااخته آن ملده را غارت کرد و ایشان ایشان را سلطنت کذاشت بود برد اشت و آنکه این اتفاقه  
 کرد چون شکر را بکسر رسید که در طرف حبوب ایشان را است رخست از جهان برخست و شهادت مرتخی  
 او که الف نام داشت بجا ای ایشان ایشان را لف خوا سرمنار پوس که پلاسیده ایشان داشت سه  
 گرفت و دو محل از ملکت خوا ایشان را بلوغا می بیایش ایشان منصرف شد کی ای ایشان و ای ایشان  
 اگذر و این دو محل چون تصریف ای ایشان در آمد نگذشت و ایه بیافت که مبنی محل است ...

جبله و مازکت اول ناسخ التواریخ

بدان نام باقی است و بعد از اولن دالیا در میان کت حکمران شد و پا سیدا را تزویه برادرش هناریوس فرستاد و پچال با قبایل سوادلانی و آن دال مضاف داد و آنین قتل عام کشت و هناریوس بخان لشکر با او مفوض داشت و چون دالیا در حملت فسرازه در شهر تلو راز جهان بیرون شد پسرش که تا دریک نام داشت بجا می ازدشت و در کت مغرب سلطان شد و چند مضاف با افسوسین که قیصر بود و داد و آن پس مصالحه افکند و در آن صلح محفل زیرین کت مغرب مفوض شد و تا دریک با دولت روم دوست کشت و با تفاوت سپاه قیصر با قبایل یون مضاف داد و آن تویی رو در آنین برد و پرسش شرخو مانند بجا می ازدشت و پس از روزی حسنه برد و برادرش که تا دریک دوم نام داشت پاوه شاه کت شد و بمالکت اسپانیا نام ختن رو حاکم اسپانیا که از زیدیوس نام داشت او را بحال خود کند ازدشت و با شکر خود عزم شیخی کت مغرب کرد و تا دریک چون این بدید از بجه حفظ ساکن خود مراجعت فرمود و با احتیا داده شد و نما چار با از زیدیوس مصالحه کرد و بعد از اولن دارش که فردیکت نام داشت و هم او را اوریکت نامند حکمران کت کشت و با خبر شرکت پاوه شاه و آن دال متفق شده بار و م خنک اند اختر فارسی بر تی را که از اراضی فرانسه است بگرفت و چون اواز جهان در کذشت از ریکت دوم فرمانکار کت مغرب و او با کلویی امیریکت نام داشت و آن دیگر کسان از ریکت نامیده بیش روزی چند برشنا مگه کسان از ریکت نزدیک فرنکت مقتول کشت و امیریکت فریدا و حیدا سلطنت ناند پیوسته با پسر کلویی در مقابله و مقابله روزگار میبرد تا دین که بیکی از بزرگان کت مغرب بود اور از میان برداشت و خود بجا می ازدشت و بعینی ازان قبایل چون اور اسباب قتل امیریکت میداشتد ول با او بگردند ازانین روی نادیوس مردم خود را برداشتند باراضی ایالیا رفت و قصه ایشان ازانین پس با دامستان اسپانیول مرتقا شود و دیگر طایفه بزرگی نیانست ایشان از قبایل بجزمن و منته اند و در شاهان فرو پانزدیکت رو و زیول جای داشتند که اکنون آن محل را مخلبتر می نانند طایفه کسیده که هم از منه اند با انجاعت مختار و ایشان را خراج نمودند لاحبزم از ساکن خود کوچ داده بپایی کوه انسپه نزدیک شهر ترک خیره زندگ و در اینجا سکنی نمودند با بحرازن فتحیله مردمی بازیرو و بلند بالا بودند و در فرع تمام طول قاست و شده و بر قانون مردم منه بودند و کشیش ایشان بست پرستیدن بود و بزرگان دین خود را استنیست نیامید و سخیست را ساخته بزرگوار میداشتند چنانکه بر پاوه شاه ایشان حکومت میکرد ایشان هر کرا سخیسته نیتو اسخیسته پاوه شاه کرد اما شرط بود که پاوه شاه از تامست آن قوم قوت و نیرو زیاده داشته باشد و بخلاف دشمن میکشدند علاست آن بود که اور اسپری ای شاهزاده و چهار کوشش سپر را چهار تن میکردند و برمی افزایش شدند و در میان جمیعت بانکه می افکندند که این مرد پادشاه داده را تمندین لفظی میخواهد و شرط بود که همسم روزه بمندین بخیرت سخنیست خاطر شده نیکسته بدان امور را بهر فرض بر ساند و بصلح دھنوا بید او عمل فرماید و اگر پاوه شاه در چنین شکست دیده باشد

## و قایع بعد از سبوط آدم مام سجرت

آسمانی میگردید یا آفت زمین میرسید انجعل کناده بندین میگردید و از نجاست او میدانسته در هم عدالت آنکه ۲۲۷

ازین بود که از تھای سینت به پشک که معین داشتند و میرفتشند و چون ثباته نداشتند زمین که بس زرگر بوده است خواشیش نماده بودند و بدان سجدید میگردند و سپاه بود سینت با ایشان میگردند که از

از شمار بخوبیده است با پدر حضرت او فربانی کرد پس یکی از افراد را آورد و در پای آن در حضور سرمه پریدند

و دل ایشان را برآورد و دشکافند و سینت میان آن دلمهار انتظاره میگردید و در مژده خود علامتی ه

نماده بود که باید در میان کی از آن دلمهار بسیند و چندانکه آن علامت را نمیدیده بود میگفت منور خداوند

را فی نشیده است و همی از افراد قتل میگردند و چون آن علامت ظاهر شد دست ایشان میگشید با جلد

پر و پاس مقتیم دلستین از بحر جنات نمی ازین قبائل لشکرخواسته بستاد مراد لشکری بخیرت

قیصر بزند و در رکاب او به نمی رفت مصاف دادند و چون دلستین آن زرگه با ایشان وحده نهاده

بود و فانکرد باز مراعبت کرده بمقام خوش رفشد و توقف نمودند در حال پیغامرونه خاصه و نود و سه بعد از همراه

آدم علیه السلام بگفت و رحمت سینت و آن جماعت بین دشروعت عیسی علیه السلام در آمدند و آن اعمال

زشت را کنداشتند و بعد از شش سال مردی که گند کار نام داشت در میان آن گرد و سلطنت داشت

و مردم خوشی را برداشتند بجهت از محالات فرانسه را که آدون نام داشت فروگرفت و با مردم فرانسه

اختلاط کردند و با ایشان پیوند و صلح نمودند و از پیش چکونه مناظر مفتیت نداشتند فرانسیکه اگر

میگن از مردم بزرگ نیان باهیک از مردم بخوبیت بر سیاست داریم بود که جمیع مسیله ایانت مردم خوش

گند و با هم فرانسه خسرو را پهباخیز روزگار ایشان در لشکر با لکت بالاگرفت و چون قبیله بیرون

دیان اراضی خواست عشود که بزرگ نیان با قبیله فرنگی اتفاق کرده ایشان را بشکشد و آن پس ما

فرانسه را با جماعت کمال فتح کرد و لشکر از زمین و مکملت از رعایت فتحت کمال بود و دو

لش از رعایت و یکی ثبت از زمین بخسره بزرگ نیان بود و کند که بخسره خود را فتحت بزرگ نیان برگ

و سلطنت او بزرگ شد و خسرو زن که از اراضی دفنی است و املاک نموده را پاپ که شیعه نش

ذکر خواهد شد سلطنت او را جا زت داد و گند کار جماعت کنیکت را که ازین پس ذکر خواهیم کرد

برزگوار میداشت چنانکه بعضی از شهر دیپ بیشان تقویی فرموده و از اقطاع ایشان کرد و دارای پسر بزرگ

بود اولی شیلپریک دوم کنده با دشیم کنده بیشیل چهارم کنده ماره او پسر بزرگتر را که شیلپریک بوده بعده

خوش ساخت و بعد از هیل سال که حکمرانی کرد جایی پرداخت بعد از وی لشکر او بر جهاد فتحت شدند

در شهرهای جایی کرد و حکومت داشت و گنده بیشیل در شهر بزرگان توفی نمود و دارای کنده

شکریان گشت و شکر جتو از بحر شیلپریک ماند چون سبب کنیکت و ایمان دشروعت عیسی خود

با ویدار چپناک که کفر خواه شد این برادران نیز بریکت بر طرق هبقدر فتشند و در میان پس

کار بخوبیت افرا دکنده با وکنده بزیل با هم دوست شدند و گنده مار دشیلپریک با هم متفق شد

حاقت کار متعال و معا بکشید و گنده با دشکر سوی شیلپریکت تاخته باهی منبر آزاد بود

# حدید و قم از کتاب اول ناسخ التواریخ

۲۴ دیرادر میدان جنگت تقتل آور دوزن شیلپر کت را بدست کرد سئکی برینه او بسته او را در فوج  
برین در آن اخت داده خداوند کی شوام نام داشت و آن میکل تیلدا نامیده شد سرمه و قن و عرض  
بلد ساخت شوام توک و نیاکن بود که بخت و تجربه و تصریف کارهای اتفاقی که باشند  
با درد که قاتل پر شد بود با چشم بعد از قتل شیلپر کت کنده بادشکر را آورده برس کنده مارتاخت و  
شهر دین را بعد از محاصره گرفت و کنده مارنا چار شده در میان خانه خود بسیجی در کریخت و محصور شده کنده  
حکم داد تا اشیش بدان برج در زندگانی کنده مار را بخشنده بعد از قتل برادران در ناسخ شاهزاده سان  
بعد از هبوط آدم علیه آسلام ملطفت بر کی نیان یافت و برادر دیگر خود کنده رسیل اکه زیر فرمان او بود  
بگوست رزونفس گرد و دارالملکت خود را دشمن لیان بخاده اراضی نیکو ریاد شمس پادی را ز  
حلکت ایضاً یا گرفت و خراب کرد و مردم آن اراضی را سیر کرد و با خود برد و سخت و تحریف زد  
کلویس که در آنی وقت پادشاه فرانسه بود و با کنده با از در صدق و صفا میرفت کل تیلدا را که در سرمه ای  
بود بشرط زنی بخواست کنده با او چشم کرد و خداوند گشته را بخانه بیکانه فرستد و فرستاده او را بی  
شیل هر رام باز فرستاد لا جرم میان ایشان کار بخوبی می داده برد و سوی شکر را آورده مصاف  
دادند و کنده باشدکشیده شده ناچار از دعاص احمد پرون شده شرط کرد که اندختر را بیوی او فرستد و چون  
کلویس از میدان مصاف مراجعت کرد کنده با او بوده و فانکه و آن محسم را تباخیر افکند کلویس حیل اندیشید  
و در نهانی از لین نیز دیکت کل تیلدا رسول فرستاده بی اکنی کنده با او را کامن بست و بخانی کامن  
در آن روز کاربر سه ربع از گیشهای زردیکت فلوس نخاس بود با چشم بعد از عقد نکاح کل تیلدا آنکه فرار  
کرد و از لین او را بر کار کشیده و کامنیش بر کارکر اوستبه بیوی شهر سوسان بخشید که دارالملکت کلویس  
بود و کنده با دچون افسرار و توف یافت کرویی را زدنیاب او تهاخت و کس بد و بزید و کلویس مرد ای  
الملکت با اورسم عرس و سور بپایان برد و در نهانی با کنده رسیل نیز عقد موادت استوار کرد که اگر در زی  
با کنده با دنبود کنده او را اعانت نظر ماید اما کنده با دیپس ایوانه بدان بسر شد که این کمی از کلویس بخانه پس با  
سلطین دورو زدیکت اورسم محمد خادم داده دختر را دریکت را که در آنی وقت در آنیا ایا حکومت داشت  
از هر فرزند ارشد خود که شیرس مانند نامش بود بزنی آور دیپس آن ساز شکر کرد و از بھر جنگت کلویس  
پرون شد و برادر خود کنده رسیل را تیر با شکر بجهشت خوش خواست و کنده رسیل چون در بخت  
سخن با کلویس داشت مردم خود را برداشتند به دیپس دیگر شکر بر سر کنده با دنایضن بزیده جنگت  
در آنکنده و در تزدیکت شهد و زبان اوران اشکسته هزیست دادند و از دنایاب او را در شهر او نیان به  
محاصره انداختند و در آنی وقت کنده با دنایا چار شده از در حقیقی و مدارا پیرون شد کاربر مصاف بخض  
کلویس تیر مسول او را با حاست تقدیم داشت و در مصاف احمد شرط کرد که کنده رسیل بخانی در سه روی  
فرمانکدار باشد و خند مجن دیگر ران افزوده شود کنده با دنای خجل را پذیرفت و چون کلویس مراجعت کرد  
هر کسی بخانی خود را مگرفت کنده با دشکر برآورد و بزیر سر برادر تماخته شهر دین را محاصره انداخت و بعد از

سبیار مردم مقول شدند شده متفق کشت و کنده در پیش اتفاق شد و گزینه بگلیمای شد پیاچست کنده  
ز دنبال نو بگلیمای شانه اور او خلیفه بگلیمای را در هپلوی سر برید و سر شکان شکر برادر باز نیز بگلیمکی کشت و سا  
رانده و اکه از جانب گلکیس علامت خدمت خانم خدمت کنده در پیش و دندن زیبار را در دیگر شکر باز که فوج  
یان بو و نمود و در کاب برادر با اوصاف و این تبریزیک پارسیکت پارسیکت مغرب فرستاد آنکه و در  
از سلطنت آسوده شده قوانین پیک کو همکلت نهاد و کنایی در این پایه نکاشت و خوی بد گردانید و کاری  
نصف کرد و از پیش پست و خیال سلطنت از جهان گذشت و گلکیس اریان داشت از دی و پسر ای  
پی شیریس ماند نام داشت و آن دیگر کنده مارنا میده میشد بعد از پدر پسر ای ماند سلطنت یافت و اوا  
بازد خضر را دریک د پیرود یکی شیریکت نام داشت و آندیگر را نام ساده کشت بود و چون دادین فردان  
بزد خشتری رعیت نزدی آورد و خود نیز خوی مسکین داشت و خوش بود که باشیش و خفا می  
میخوی روزگار می برد و با انجاعت پیوسته ایس بود اما این زن که تازه بسرای آمد و بود از پسران او  
اهموار نیز بیست روزی شیریکت از گردار نستوده آن زن دستشک شده با اخطاب گرد که تو پی  
فدا و این خشونت طبع و دشی خواهی داشت خود خضر رعیتی پیش خوده و قدری شسته باش آن  
آن از سخنان دی بگمده زد شوهر قله و گفت چنان داشتم که خفریس بیت پیشواد است خواسته  
شده اور اور قصد تو با فتم شیریس ماند بی انکه این سخن را کو ای طلب و شوهرشی گشده بگویی فرزند خویش  
را در را بکشت و از پیش روزی چند زاین کرد و از رشت پیان گشت و ترک جهان گفته بگلیمای شخسمرونه  
در رفت تازر قتل پسر توبکشند و در انجام ایمه کشیش در مرگ دام از آن نوی چون خبر بیا و یکی دیگر که خضر  
با او و بیکنار کشته شد و شکر با ای خود را فرامی گردیده بگردیده رسیده مردم  
در بروی او گشودند و بر کاب او پیوستند و یکم سه تن از پسران کلا دیس با مردم خود به و پیو شده ایکه  
دیگر خود را که ساده کشت همیزی عقد نیست و این فرزند از اکلوبیس از گلکنیده داشت و له پسر  
ولاد خود را بخواهی خور گمین فرزندان عم میگاشت با بگلیمای شان با هم اتفاق گردد و برسیم که  
ماند تاختن بزند و ادو چون آنکه یافت ما جامه کشیشان از بگلیمای پردن آمده مردم خود را فرامیگردید  
در برابر اعدا اصف برشیده در اول جمله شد و شکر اور اکه کشت شیریس ماند چارشندیان  
فرزندان که از زن دوم داشت متفق شده بگریخت کله میر پرکلوبیس از دنبال و تاختن داشت از ایمه  
رده در اریان آور دیگرس فرمود بعد از حبس شیریس ماند برادرش نشده مانه بی کرد خوش کرد  
در محلات برادر فرمانکذا رشد و چون رسکم بود در سیان نیزی نیان که سرمه پار شاه میشود ایه ولیعهد پادشاه  
لر شتره باشد و شیریس ماند را محاب نیفدا که ولیعهدی بپیشانه در آنیوقت کنده مان تشال و دنبال  
و در عرضه و سیم بنهاد مردم را انبوه کرده در سیان جماعت روی همان تنشیل کرد و گفت چنان اور  
ولیعهد کرده و من بگم که تو پار شاه میشوم این بخت و در اعداد کار شده از بھر خبب پرسن گلکیس  
کمرست چون اپنخ بر گلد میر رسید شیریس ماند را از حبس برآورد و سرازن برگرفت و زن اور

## حسبه دو مازگتاب اول ناسخ آن توایی

۲۳۱ بازگردان بجا به داشتند و بخت دارند با خود کنند و مارک سیزده سال سلطنت داشت پیشنه با پیران گوی  
بینج هزاره و قدر دادند  
در عقاقد و معامله بود و عاقبت در تهران گرفتار شد و بعد از دی سلطنت برکی نیان ضعیف شد و هر طبقه و هر  
ضموم و نون سان  
ظایفه رئیسی جدا کانه پیدا کرد و در تاریخ شهرزاد یکم و چهار سال بعد از هرسبوطاً دام مملکت ایشان  
دانست شد میان شیخیل زکر که پادشاه پارسیس بود و لکتر که پادشاه سوسان بود این هردو پیران گلویین دادند  
اف دادند و مملکان خود  
و چون شیخیل براز جهان گذشت حکومت جله بر لکتر قرار گرفت و برکی نیان در آنوقت جزء فرانسه شدند و گوی  
میه و مکون بی جه  
ظایفه و اندال است و لطف و اندال معنی خیریه شیخیست و اصل انجاعت از ایران است که در اطراف و  
کاف خصوم دیده اند  
بیان کرمان شیخی داشتند از این روی است که ایشان را حسبه نمایند و از آنها معلوم میشود که مملکت  
و نون هرگز اهل خود  
جرم که اکنون نشخوانند نسبت بکرمان و آن قابل که از جرس برخاسته مانند خاص و فریاد و گیر  
میم و مکون بای خود  
طوابیف چنان که از این پیش مرقوم داشته است این هم کرمانی بوده اند و از آن نیز دست است که مردم فرانسه که اقیمه  
و داده اند  
فریاد و مردم منهاد ایشان شباهت دارند و در زبان مردم نشخوان نسوز لغات ایرانی پیدا  
و داده اند  
میشود و در زمان اسکندر یونانی چون دولت ایران ضعیف شد و اسکندر دوست میداشت که مردم  
و مکسری ای خود و خانه  
ایشان و ای خود و خانه  
متفق و نون هرگز  
آنها کام که از کرمان عبور میکرد صحرائشیان کرمان و ملوحتان جمعی کشیر با او کوچ دادند و بطبع الطاف ایشان  
بنج ذخایر و خانه ایشان  
دینیان گل روش بنج  
او راه بوز نطبیه پیش کرده شد و از آنها اراضی جرس را شیخی کردند و در زمان اغسطس در شمال اروپا ایشان  
سیه و هم رای صورتیں  
رو دالب که هم من است سکون داشتند و با طایفه مرکجان متفق بودند قبلیه مرک او زیل که عبارت  
سیه هم سکون باش  
از ایران باشد با جنگ و جوش ایشان اخراج نمودند در آنوقت و اندال با طایفه رازیک و قبیله زکر  
سیه هم سکون باش  
اتفاق کرده در میان رودخانه شیخی و مرشی درود گردن جای کردند و مدت وقت بادولت روم  
متصاف دادند و در زمان قیصری اریان اطاعت روم کردند و دیوار مردوواره ملازم خدمت ساختند  
مکسره و مکون شکن  
در تاریخ نخیز از و مقصده و چهل و دو سال بعد از هرسبوطاً دام مملکت ایشان که اغاز جنگ نخادند و در  
مرکجان و یزد مرکز فرانکلند ایشان بود معمتوں گشت و دادل فسرا کرده بسواحل رود نیوب  
که جنگ شدند و با هم است دولت روم در اراضی پایانیا جای کردند و در زمان قیصری هناریوس باقی  
آلان دیود و بزرگی نیان اتفاق کرده با مردم کالی همی متصاف دادند و با راضی فرانسه در آمدند  
فت و غارت را معمول داشتند هر بنا را در ایران میخستند و هر شجر را سوختند و هر گرس را بدست  
کردند شدند و در آن اراضی سکون که فستند و بعد از نه سال توپ از کوه پیرینیه عبور کرده با راه  
اسپانیا در آمدند و از آنها مملکت ایشان سفر کردند و شخص که بنج را مجاہرہ انداخته پس از زمانی اندک  
نضرت با فستند و در آن بلده در آمد و تقبل و غارت مشغول شدند چون این خبر به ای اوزرید که در آنوقت  
قیصر بود کشته شدی سپهی سپهی مغرب فرستاد تا اندال را ادب کند که سردار عی که مغرب بود ایشان  
نهاد و از آنها خود را اخراج کرد و جزیره سینیلیا را نیز از قصر فرانسیان برآورد و بعد از این پیش  
رسیان و اندال سلطنت یافت و آنکه در یک راه فوت که فستند و جزیره سینیلیا را باز

## و قایع بعد از سبیوط آدم علیه السلام تا بحث

متصرف شدند و مدتی بر سر گذاشت که بسیان از آن جماعت خواست نمایه پذیرش کرد ۱۳۷  
 فیصله روم و استالیا و دخانیکه مذکور خواهد شد مضاف و پهلوپریکت بالشکرخ و با تیایا و داماد لشکر روم  
 تا بدرنگ نمایارده فرار کرد پهلوپریکت و در آن که بختن بست سرمهنه خود را که مفیس  
 نام داشت مقول کشت و بعد از رسیده و پهلوپریکت داخل روم شد و چارده روز قتل و غارت کرد و هلاکت  
 جنوی ایالیا را نیزه بعرض قتل در آورد و جزیره قریسیقاد سرمهنه ایالیا و سینیلی را گرفت و بعد از مرگ او  
 ہو پهلوپریکت سلطنت و آن دلیل یافت و بعد از او کردند هکرانی جست و از پس او مردم و آن دلیل طاعت زنی  
 کرد و چون او هلاک شد میل دریکت را خستیار نمودند و بعد از او را میرزا پادشاهی گرد و سلطنت ای جله  
 هفتاد و چهار سال بود با محبله و زمان قیصری جستی نمین بست سردار او که بسیار نام داشت در آن  
 اسیر شد و اوراق بقیطیه فرستاده بعد از آن میرزا پیکر در میان و آن دلیل هکرانی و سلطنتی باشد  
 نیام و نام انجاعت محشیه و دیگر طایفه نمود با مشهد ایشان نیاز نشود و فیضه هر چند رو طایفه  
 سان و جماعت لکبر و مردم امکنی که اکنون ایلخیس نامیده بیشود و قوم هر دل و کروه رو زین از این طایفه  
 داشیان در میان رود و فیضول درود آن را کوئ داشتمد و چون جولیس و زمان قیصری خود را موق  
 رود و زین عیسیور میفرمود ایشان را سو نام خواه از این روی که انجاعت موی سرخ و زمینکه شنیده  
 آسبیار در آر شود ایکاه فراهم کرد از طایفه سرخوش بر می بشد با جلو ایشان با مردم و آن دلیل  
 متفق شده با راضی روم در آمدند و از آن جماعت ملکت پر تعالی در فشد و مدتی با گذشت مغرب و روم مضاف از  
 در تاریخ مشهدا را پانصد و هفتاد و هشت سال بعد از سبیوط آدم علیه السلام ضعیف شدند و ملکت  
 اسپانیا نام ایشان محکم کرد و آن مردم که از اینکه کروه در نهاد جمای نام با دریان نام یافت و محاربه  
 سال ای پسر ایو افعه سوابیس نامیده شدند و ایشانند که اکنون بختیه در میان ایلخیس و یک هریان  
 جای دارند و دیگر طایفه لکبر داشند که نسب قیسیکه نموده میرسانند گشت نام ایشان و نیلی بود و پسر  
 ازان به لکبر دلیل یعنی ریش بلند است چنانکه بمنی بلند است و بر ریش را کوئند  
 اصل انجاعت از مردم است و زمان قیصری اعظیس در طرف شمال رو والب شیمین اغفاری کردند و پیش  
 بخچه کردند و مضاف دادن شاد بود و از حرفت و پیش مردم رعیت کردند که ماراده و  
 دغارت میدانند ختن مردمی که ارمان نام داشت در آن جماعت حکومت یافت و بر قانون ای زبان  
 و جمهوری پرستی میکرد و با مردم روم مضاف داده شکست شد و در قیصری جستی نمین اراضی پانیارا  
 بشرف و رآوردند و زمان خستیں دوم مملکت ایالیا در شدند و آن هسته کام ای پرستای سلطنت  
 ای طایفه و ایشان دوست داشتمد که در میدان خیکت بختش بعیاف مرد و از دشمن نمی  
 بگفتن در بر اید و نزد آزاد مید و در تاریخ مشهدا روندو دو سال بعد از سبیوط آدم با آن دلیل مضاف  
 و آند و آن جماعت دشکشید طایفه اسلیپیمید نیز ایشان شکست شد چه در میان ایشان مشهور نمی  
 قیلیه لکبر و جانوران در نده های ایشک مضاف اعداد میباشد و آن دلیل ترسانک شده باشد

## حسبله دوم از کتاب اول ناسخ الکتاب

۲۳۲ نیا وردند فرار نمودند بعد از اپریت آئی فرزند او که انگل نام داشت در میان قبیله لشکر سلطنت یافت  
 لشکر هزار و سی هزار و مردم خود را برداشتند از زم و دو تونب بجور کرد و در میان بلغار چندین روزم داد و طالع شد و درین پن  
 زن و کاف نخنچه سیکن لشکر شدند و مردم هر دوی را هر عیت گردند و ازان سیس نایارا مستصرف شدند و حسنه بین پناهیاران  
 دام و میخ و افت و نون به مغوض داشت بشیره اندک با قبیله کپید مصائب داشتند وقت آنها بیان سلطان لشکر و بوپس بپرسیده فتحیه  
 دویل مهر کسپیده بیان کس قبیله حکمت اندخت و هر زمانه پادشت و ایشان را بحکمت و انجام امور را کشیده ساخت و از پس  
 دکسر رای عجیع تھانی آن فتح اراضی نایارا احتساب یافون تغوص فرمودند خود را برداشتند با تیاری اندخت و در انگلکت  
 دویل بیور قریب نهضتم و مظفر و منصور کشتند و دفع کردند و سیح از ظلم و تقدی فروند کذا داشت و شکر بیور پیارا سال محاصره کرد  
 ساکن دزای سجویان و چون فتح نمودند عالم فرمودند زن آیین که روزانه نایار داشت در پایان سلطنت او مانکی از سر برخیان  
 دمیم و اف اون رکت در کاه شوهر طرقی موالفت پسرد و از جسوس پیوند او آیین را در نهانی تعقیل آورد بعد از اول گلف که مردی  
 دویل بعلو آیین نیزه حمله داشت شعار بود بصوای بدی بزرگان لشکر حکم کشید و متنی نظریم و اعصاب روز کار گذاشت بعد  
 دسکون امام و موصده از پلاکت او ده سال جماعت لشکر را فسرمانکاری بنود و کرد و شده با همین بخشیست میرشدند  
 اف و تھانی نکوده دویل انجام دیست شدند و هر قیمت را مردی بزرگ حاکم کشت و هر کیت از آین بزرگان را دویل غیره فرنگ کشید  
 ساکن گلف نیزه کاف و اینچه با همین دوست بودند و با تفاوت با طایفه برگی نیان مضاف سیدا وند و از پس آن با طایفه فرنگ کشید  
 گام و نای ساکن دویل در محابیه و مقابله شدند و از اشان هزینه نشسته ضعیف و ذیل آمند و حسرخ کذار گلکور و قم کشیدند  
 خصم دل جلد و داده که پادشاه فرمانه بود چنانکه نذکور خواهد شد و بعد از این پویا فیح آن سی تن دویل مقرر داشتند  
 هکاف فریبت نیزه که پیوسته یکن از ایشان بر تراست لشکر فسرانه باشد و پست و نه تن در زیر حکومت او روند و کاه  
 در ای صورتی که دیگر احوال ایشان در کتاب بعد از بجزت خاتم الا شبیه علیه آلف لمحیت  
 دکاف بسیکونه کردند و دیگر احوال ایشان در کتاب بعد از بجزت خاتم الا شبیه علیه آلف لمحیت  
 والشنداء مرقوم خواهد بود و دیگر طایفه فرنگ کشیده باشد و با قبل از آین باز نموده ایم این طایفه نیز از جمله  
 قبائل جزیره من و فاص بوده اند و مذکور داشتیم که چرا نام خود فرنگ کشیده که اشتد با چشم اصل ایشان نیزه  
 کرمان ایران و ملوخ باشد مردمی لپنک است و درشت طبع بودند قاستی بلند و قوی نهایت داشتند  
 ولعنهی راحش بود و موهی نزد و دموی کس سردار نیزه شیدند و از پیش روی میکند اشتد  
 نیکت دار شید انجام و باخته اند اب میکردند و موهی زنخ و موهی بالایی نسب را کذا داشته از هر دویی  
 چهاره رایی ستر داد از پوسته جانوران کلاه میکردند و جانمه را استینین بلند علیو شیدند و از از ای  
 سخته تکنکه و اشند و چیزی که پوسته خرس از شانه خود می اخستند در زنگونه کیشیش بلند و راست  
 جمیزی میگردند و ایشان را تبری پرداز که دسته کوته داشت که در مضاف کلاهی میزند و کاهی بخشم فی افکنند شد ایشان  
 دو خلق تو بود که ای ای هر سر داشتند و سر ای ای هر آب داده با خود محل میمودند و بسوی دشمن پیشیدند  
 و ایشان را پیش بسپر بود که ای کوشیده داشت و لعنهی با خود وزره بودند و انجام عرفت داشت  
 ایکر دند کاهن و جامه ای ای دویی دخانی سپس بسپرند و گوشش ای ای خسک کردند پیش داشت میکردند و هر کسی  
 نهاد آن دند ای ای کو شرودی و مژده دویی و عنهی داشتند ای ای سبده ای ای سنتولش جیا خشند و هار بیند

## و قریع بعد از رسوب و آدم خلیل اسلام تا سقوط

که در زیر حکم پسرخ پادشاه باشند و بخت خان و چنان شکن بودند در دفعه بسیار بیکفایند و سوکنند چنانکه نسبت فرازدا  
می‌آورند و علم و حکمت را داشتند میداشتند و در زمان کرون و بازمان پیکار کفشن و جدی تمام سپرس مردم و دادند و در زمان  
قیصر تراجم میان رو درین درین و در دخانه الب و بجزی که در برابر انجلیس است جای داشتند اول  
کس از نیزیوس بود که میان انجمنات حکومت کرد و با مردم روم هنوز مصاف داد با بحث پرسته اشنا سه  
در حکمت و جوش بودند چنانکه بعضی از تصمیمات ایشان را در زمان احوال قیاصره مرقوم و اشتده ایم و بجزی از کو  
خواه سیم مو قسطنطین در زمان سلطنت خود ایشان زریزی بزرگ داد و دو سپاه اداران ایطالیه را که  
می‌باشند نام داشت و اندیگی قیصر بردو را سیر کرد و در تاسار خانه بچنان شیراز اذانت داد  
در زمان سلطنت او آسوده نشستند و خدمت دولت روم کردند و بعد از قسطنطین باز سرمه پرند شنوند  
و دست بقتل و غارت کشند قسطنطین پسر قسطنطین را دلین را حکمت ایشان فرستاد و انجمنات با عصیان پیو  
کو شش ایلی بدای و بعد از مرک را دلین باز جاعت فرنگیت بجنگت داشتند و بعضی از اراضی کال را  
فرود کردند و در زمان قیصری غراسین اطاعت او کردند و از انجمنات سه تن در حضرت ایضا  
منصب بلند نشند می‌کنند مردم بادنام داشت و دیگر از انجمنات و سیم بدن نمیدهند و قبائل فرنگیت  
بر سر ایشان آسوده نمی‌رسند و دندان قیصری کا دندان و دیگر باره غارت باز اراضی فرانسه برند  
جیگم قصر از انجمنات رفت ایشان را ادب کرد از پس این قایع دو تن در میان ایشان برخاستند  
هر چند دیگر سه ایل و بدان سرشنیدند که قبائل فرنگیت را بر شورانند و تجدید فرنگ کنند اما کیفر  
بدست شکر روم اسیر شد و سه ایل مردم فرنگیت خود کشند و بعد از آن در سوی شاهی کال جای کفر  
و از پس هفت ایل اراضی بجیگم و شکر برداز را بعرض خارت در آوردن در زکار ایشان به نیکوکرد کردند  
تا فرامون سلطنت برخاست چنانکه در دولت فرانسه و با دید آمدن سلاطین ایشان مرقوم خواپش  
و دیگر قبائل انگلستان باشند چنانچه سفس در جنوب اراضی دامنک جای داشتند که طرف شاه  
نه باشد اصل این قبائل سپاه خوارج من است که از خیر شیخان کرمان و بلوچستان باشد در تاریخ شاهزاد  
و چهل و دو سال بعد از رسوب و آدم خلیل اسلام با حکمت و جوش رهی بجزر و بر تا این که داشتند که عده  
از انجلیس باشد و بدان اراضی در آمد و در یک کوشش زمین که میان بخشید وح کردند بود جای کفر شد  
چون در لغت نه هر کوشش را انگل کوشش کردند ایشان انگلستان گفته بینی قبیله سفس که در کوشش  
زمین اند و رو میان انگل کوشش کفشد معنی نمین آنچه چه کره بزمی زمین رهی نام زمین است و هم  
منه انگل کوشش کفشد که در زمان ایشان هم معنی نمین آنچه است انگلستان و انجلیس خسراز این  
نقلا شناقی یاقه با بحث این قبائل که با اراضی انگلستان رفتند و تن سردار داشتند کی انگلیس  
نم داشت و آن دیگر خسرا و چون انگلیس را مصرف شدند و سفت قشت کردند و هفت پادشاه در  
آن نصف دند و اینچه که انگلستان گفته شده اما آن چنانچه سفس که بسوی انگلستان کوچ نمادند  
و هر زمانی که نه باشد بجای مانند سه قشت شدند اول و نه داشت همین دیم و سه هزار گیرن سیم اگرین

جبله و مزمور کتاب اول ناسخ التواریخ

۲۳ نام داشت و ایشان نخست با قایل فرنگی دوست بودند و در زمان کارلس که پادشاه فرانسه بودند هر خد  
او و خنکت بازدم بار ارضی کال در آمدند و محلات فرنگی را از هم خود بداشتمد و ازان پس با قبیله فرنگی خنکت شدند  
چه هر یکت خواستند از یکریا از فرانسه اخراج گنند و بین یکونه روزگار بر دند بازمان سلمان که بعد از حرث  
خاتم الانسپیسیا بصلی آسمه علیه و الله است و ما انشا را تهد در جای خود خواهیم بین کاشت و دیگر طایفه او را با  
اصل اینجا عت از مردم توران زمین است و در آن اراضی ایشان را شوشن میباشدند از جنکت ترکان شکسته  
شدند و بازن و فرزند داموال و اشغال کوچ داده بطرف شمال بجز غرب آمدند و در تاریخ شش زار و نود و هفت سال  
بعد از انسپیسیا طرادم خلیه السلام در سواحل رود دنیوب آمده در محلات دا انسپیسیا خایی کردند و اطاعت  
حسبی نین عنود که در آنوقت فتیر بود و با لکبر و متفق شده قبیله را بیندیده را اقتل کردند و محلات پانیشان را  
منصرف شدند و بعد از پیش و بیش سال که داخل این اراضی شده بودند محلات بخارا را که فشنه و آمدند تا جای  
شمال ایالیا و ازان پس با بلغار مصاف داده بلغار ایشان را همیست کرده دیگر بار ارضی پانیا آمدند و بعد از  
اهجرت خاتم الانسپیسیا بصلی آسمه علیه و الله سلمان ایشان را بزر فرمان کرد و عاقبت پیش فرانسه قتل عام شدند  
چنانکه در جای خود کفره خواهند شد و بعضی از آن قبایل که از نخست در میان کوه کرس ماندند سه نوزار از اولاد  
ایشان باقی است و بعضی از قبایل دیگر هستند مانند سرخسین و نژمن و جزا ایشان که قدره ایچکلی بعد از این  
نهی عربی صلی آسمه علیه و الله باشد پیشود در کتابه دیگر مرقوم مباشد بعون الله تعالی

۵۸۹۶ جلوس میشندی در مملکت پنجه از اردو شدید و نود و دو سال بعد از هبوط آدم غمود  
لکن چنین میشندی نام پادشاه استیم است از طبقه پست و گم از سلاطین چین و او برادر جوندی است که شریعه حاشیه  
مرقوم افتاد آنکاه که شکر بگاز تباخت وجودی را اسیر کردند و مملکت و اشراف سپاه اتفاق گردیدند  
را سلطنت برداشتند و او را بر تخت جای گردند تا مملکت را از شکر باعی بگانه محفوظ و محروس بدارند اما  
چنان کار مملکت کشته بود که سیچک را محال نظرم و نتوانستند اذیرا که اهل بلاد و امصار چین مردم خود  
کار و صنعت پیشه بودند و از ایشان کار چنگی و جمال و قمال ساخته نمیکردند و مردم شکری سر از خدمت  
و اطاعت پادشاه آفسته کرده کرده در هم افتادند و بقیتی و غارت مشغول شدند میشندی بجهت  
شام چهار سال سلطنت کرد و خود را بدل است بذاشت هم عاقبت قبائل متفرقه برآ و تاختند و او را نیز  
اسیر کرده با خود بر دند و از پی طبقات سلاطین قدیم نتوانند در دارالملکت چین سلطنت کنند و پاکی  
تحت را از شهر چین بگردانند و بجانب ما چین که چنین شد در آنجا پادشاهی گردید چنان که هر یکی در بعد  
خود مرقوم خواهد شد

نهاده شد و ملکت این سرزمین را در دو سال بعد از تبریز طارم آدم نهاده بود  
بعد از آنکه مسیحی ایران را که مرقوم افتاد دیگر کس نتوانست در حکمت خدا و میهن باشند  
سلطنت کند و کار آن اراضی ایران را طوک طوک طایف رفت خنا که حکمت چین و خدا و ختن را تقسیم نمود که در این سیاست  
مشت شما نزد هنرمند پادشاهی کرد قسم آنکه حکمت در گونه کت بود و در این حکمکت نیز تن پادشاهی کرد

## و قایع بعد از سبوطاً و مظاہر اسلام نا بجزت

اوّل خنکه داده ام او کوی سیستم کزان چهارم مولون خپس کو لوگت قسم دوم حملت خان با انتی است دملکت ۲۳۵  
 چهارم سلطنت و اشتمه اول موحون دوم سیم سبوقی چهارم بور برق و قسم سیم حملت کون جوئی بود  
 و درین قشت سه تن پادشاهی کردند اول کوکان دوم نوچان سیم کپفر و قسم چهارم حملت آق باشی بود درین  
 اراضی دوتن پادشاه بودند اول تو دن دوم سبید و قسم خیچ حملت ثبت بود آنرا بیک پادشاه حملت نیز  
 سبکر که چینونام داشت و قسم ششم حملت میری بود درین قشت نیز کن سلطنت میگرداد اور این قشت  
 نام بود و در زمان این طوک طوابیس آن رجیه بیدار آمد چنانکه ابرهای سیاه مترکم میگشت و بارانی پیگشدن خون  
 سبکه بارید و کاه بود که پارهای کوشت از هوا فردی افتاد و بنا وقت صما خصای عظیم بر زمین آمد و افسر  
 میگشت پنجاه و هفت سال روز کار این طوک بود و کار بدینسان سیرفت آنکه مردی که ادعا فیدا نودی پیا  
 بادیا آمده ملکت از ایشان گرفت چنانکه در جای خود نگورخواه پشه  
 و سکون پیش بین چکر کرد

ابتدا می دلست ماچین و سلطنت شنوندی پیچبار و مشتصد و نو و بفت سال بعد از سبوطاً دم بود ۲۴۷  
 شنوندی شب سبلاطین هر چیز رساند و از طبقه هشت و دو م پادشاه ای خداوندی محوب شود آنکه  
 که قبایل تغیره سیستمی را میگردند و اداره ملکت چنان راغارت میوند شنوندی از میان آن خون غافر  
 کرده راه حملت با این پیش گرفت و عجیبه مردم خنای ایش که شنوندی در آن کریختن بر زدن خان روزگار  
 رسید که عبور کوکن از آن محل سیستم و دیگر داشت که دشمن از تھایی او رسیده و سیستم کشید  
 پس دست بدر کاد خداوند برداشت و روای میگشت بر غاک نهاد ناکار برخانی چند با دیده اور این  
 خوش نهادند و از آن رودخانه سپه کردند و چون شنوندی ملکت این رسید خرد و مزک اور  
 اطاعت کردند و برخان سلطنت خای داده سر لپر باشش نهادند و او اول سلطنتیست که در ماچین شد  
 بالف هفتم موده  
 و این دو رکو تخته

سلطنت نهاد دست ملکت ششم سال بود

جلوس بیوج در ملکت پنهان و سان پیچبار و مشتصد و نو و بفت سال بعد از سبوطاً دم بود ۲۴۸  
 راجه بیوج از قبیله جوار است بعد از آنکه مدقی کار ملکت ملوه پر پیش و اکتفت بزد چنانکه نگوکشت بیوج  
 این چنی کرد خود کرده بر آن ملکت میگشت شد و سرچکوست برآورد مردی همچنان ایشیش مد ایشیست بود و باشد  
 و شکری از درجه و خداوت سیرفت هر زیب جام خوشی دیگر کون ساخته کرد کوی و باز این ره پیش و دختر  
 حال مساکین و پژوهش حوال فقراء بعد و جهدی نشان میگرداد سرچکار میگش و مستند بیا میافت و میگردی  
 سیفر بود و در کار را بادی و عمارت بلان مخرب بکه در ایام فترت روی داده بود و خلفت غل در زید و چون  
 سلطنت استقرار یافت ناس و رئولی ساز کرد و شکری در خور حضرت شاپور زد و ای اتفاق اتفاق داد  
 و در حضرت اول اهنا را طاعت و میگشت نهاد زیکه مدقی بود شکری ایان در اراضی پنهان و سستان  
 نشیخه بلاد و اصحاب اشغال بودند کویند بیوج بیدار پیشان سیلی تمام داشت و پیشنه شیخه شیخه  
 با چزه و خزان نا ایستان غیرت باغ و سستان می اورد و سرانی دو نوبت جوشی زد ای ای ایست و  
 کرد کرده ایانی ساز و سرد و نوازند کان چپک و عیور را بخیرت خوشی پیشیست و متاد ایشان

# حکایت دوام از کتاب ولی صالح التواریخ

عصر چهل و نوزدهمین دهه این عصرت و اجنب بود که مزرکان ملکت و اعیان دولت بهم کارهای فردگذارند و راه هم را  
و سرور کیرند و طعام و شراب خاصه مردم از خواهیگران و خوانش از زان پادشاه میرسیده چون این هنر  
سپای میرفت هر گفتن داده مشغای زدناب و لطفی لاقی خطا میفرمودند بدینکوئه عدت پنجاه سال باشد که  
کرد اینکار درخت بسرای دیگر تر بجهه که کون و پچاگر و صنعته هندی در روی کار جولت او سبستان نداشت

جلوس قسطنطینیون ملکت روم پنجه ایار داشتند و تو دو سال بعد از همروط آدم بود  
قسطنطینیون پسر ارشد و بکبر قسطنطین است که شیخ حاشیه ذکور شد و اکو دختر سیاه زمی خیلی است که مردمی سکینی بود  
خدوشی سیاه زمیگرد بدو نفعی چنانی ایجاد کرد او در اراضی داشته و شهر شمشت متولد شده و این خلق نام دارد و که  
هم او را یعنی ناسمه اند و او دختر منجانی خیلی است که مردمی سکینی بود و بعد از متولد شد سیگرد و قمی چنانی ایجاد کردین طنز  
روم ایلی عبور گرد و قسطنطینیون که نشسته در ای روم داشت او را ویدار کرد و شیوه شیوه شامل و ملکات او کشت و او را شطر  
زی بسرای خوشی آورد و قسطنطینیون از او متولد شد و آن زمان که قسطنطینیون چنده ساله شد قسطنطینیون خانه که مرقوم شد  
دخت مقصیمیان زن کرفت و فیضی بیافت دهن را طلاق کفت و پسر را نیز کش کفت لا جرم قسطنطینیون ملازم عدت  
در کلشتن گشت و چون کارهایم بر جنگ و مقاومه میرفت از تحصیل علم و طلب حکمت باز نمایم اما مردمی بلند مالا  
و نیکو چهره و دلیر و هوسیار بود و هنگام خیکت جلدی کافی داشت و کاوشی کارهایم بازند و همایند میگردند و بزرگ  
از پی سبرد و سرور غشید و چندان در جنگها جلا و ت غود که منصب تریبون بایفت و محسود قدری کشت در این کلام  
که نام بلند او کوشید و پر کشت او را طلب فرمود و قدری کشت او را بسیار خود و ها طلاق میگذاشت تا ایجا که  
کشید که دید از این خلوطه دادن از جنگ قسطنطینیون کشید خواهد شد لا جرم او را بسیار ساخت و قسطنطینیون چون  
برق و با دارا خصی و شیده پیانیه و فرانه را در نو شده آن هنگام که پدرش از بحر سفر انگلند گشته بود میر  
بنیدر بالان رسیده این مرقوم اخدا داد است با چهل قسطنطینیون سنت کام مرک پدر بی و دو سال داشت و داشت و داشت  
از دختر مقصیمیان سه پسر دیگر بود که یکی جولیوس نام داشت و آن دیگر قسطنطینیوس و سیم را والداتیوس نام  
داشت و هم از آن زن سه دختر داشت اول اشیانی زیانی مسیده هشید و قمیم او طزو پیانا نام داشت و سیم را  
کافشانیا میگفتند و این شش تن در جیات قسطنطینیون نفر زند آورده اند و نسب برادران قسطنطینیون  
از دی روشن زربود چنانیان از دسوی نسب بپادشاه میگردند اما آن هر سنت کام که قسطنطینیون  
و داعع جهان میگفت پسر بزرگتر که از دختر مقصیمیان داشت میگزده ساله بود و کار ملکت را کنایت  
منیست و از دست کرد لا جرم ایشان از ابدت قسطنطینیون سپردا و اورا و لیعمد خوش ساخت داده  
سلطنت خوشی، عایت حال ایشان را اجنب میداشت و قسطنطینیون دو زن بسرای آورده اول مسرو  
نام داشت دوم را فشنا بنامیدند از زن اول پسری اور دک که کرسپوس نام میداشت و او بدست  
پدر مقتول گشت چنانکه مرقوم خواهد شد و از زن دوم سه پسر آور و اول سلطنت دو میل قسطنطینیون که نام  
پدر داشت سه قسطنطین و دو خسترا اور دک یکی قسطنطینیه نام داشت دو میل را نام ما در خوشی داده بود  
خواند با چهل قسطنطینیون بعد از مرگ پدر بجا یافرمانکدار شکر و کشور گشت و کراکت که سپس اراده دلیران المی بود

## د فارغ بعد از سی و ده آدم علیه السلام ماهیت

کلمه حیثیت پر میان بست و شکر بازداشت کرد و با این خطا بکرد که فسطنطین پسر پادشاه شاه شاه است ۶۳۷  
 فد است او را واجب شمارید و رضای مدوسید که سلطان مردم مرد بیگانه را بجهالت شاپور متده مردم جمیع  
 فسطنطین را تکمیر نهض او ندو او را سلطنت سلطان مردم وادند آن فسطنطین چون در کار سلطنت مکانت بافت  
 ناته در سوکواری پدر گرده بدست رسولی بیوی فلریت فرستاده بدندشت که چنین شرط بود که از خبر  
 تو رخاست در رسیدن این در سر قصیری جای گشتم آن شکر باز اچنان شور و مشوق در سر بود که صراحتاً بششه  
 خویش را نگردد ناما چارچایی ای پیر اطوری او نجیب تخت علاقت برآیدم چون این نامه تقدیر شد رسید خوش خشم  
 شد و خواست ماقن نامه را در آتش افکند باز آن بیشید که میباشد افسه ایشان آن مسکل اقتصاد چارچایی  
 خود را پوشیده داشت و بر سلطنت او امضا و ادوب هم از بجز ای احشیت فسطنطین بجا به در بنا نزد سورس  
 که از بزرگان در کاره بود بر تبهه قصیری پوشید و لقب سیونی وادوان آن جستگام دست نظیر و تخدی بر  
 کشاد و پر خراج عالیات بیفرزد و دیگر اموال و اتفاق مردم نزد خراجی شهاده و بجزه برگرفت و هرگز اندونخه خود  
 چیزی نپسان میداشت تا خراج نگذارد او را اینجنت خفاب و عذاب میان گذند و حبیبت مانع اسلام  
 میداشته آنکاه مردم را شهاده کرد و از بجزیره سرت زدنی معین نهض او که بهمه ساله بحال دیوان ماند  
 بزد کان شهنسهتر مردم و اصحاب دیوان با هم اتفاق کردند که شاهزادگان کار کار بینیکو شرود و زری خنده نگزد  
 که شهر مردم و میران کرد و لا جرم باشد اندیشید کرد و کنی سلطنت برداشت تا وفع فلریت کند و عاشت  
 بحکم اهد است و همد استان مده مقتضیت را از میان خست پیار کردند و اسپر قصیرین بود که بحکم داشت  
 از قصیری است غایب و دختر فلریت نزد در سرای مقضیت بود با بجز مردم مردم خون غادر و اشتد و بخلاف  
 شور پیغمبر مقتضیت را چنت مکنی نشاند و کس نزد قصیرین فرستاده او را آنکه دادند و گفته که از کار سلطنت  
 داشت کشیده داری ای نیکت فرزند تو چایی ای پیر اطوری او نجیبه واجب باشد که از اعانت او گزاره بجز  
 چون از بجزیره بقصیرین رسید با سنجاق تمام شهر مردم آمد و اصحاب دیوان از اخواسته شدند و ادیر  
 بازه چایی قصیری او نجیب و بنظم کار پسپر پراحت اما از آنکه چون فلریت این فتنه و آشوب را بدشت  
 از بجز و فرع خون غایب کی خلیم برآورد و سورس را اسپه لادر کرد و او را بیوی زدم تباخت و سورس  
 مانند برق و با دجلی میازل کرد و کنار زدم را شکر کاه ساخت و از کشت شنا فتن و عجل جستن بخوبی بکار را ز  
 دی ای باز نمذنه و هستم از مردم که مترنم رکاب بودند و سورس خاطر بخیره داشتند پسند و زد و مقدیل  
 سورا ز شکر کاه سورس کوچ داده مردم زدم پسند و بعد از ایشان آتویی که سر منکت افزون خاصه  
 بود هم با مردم خود بسیاره ردم ملح شد سورس چون کار چنان بود بکرتاب در نیکت نیا و نما چار کار بر  
 فرار بیهی سخنرود ناکر بخت و مخفیین باشکر از دنیا ای و تباخت و او با از بخیر و نا محظیه و مسا  
 ای اتفاقی آن شر بخت صعب می نمود از این روی که مکسوی آن شر با در بای اتصال داشت و خود رفی مردم را با  
 کشی چه سنجاق حل رسید اند و از بخیر طرف که با خشکی مغلق میشد بهره وصل و شوره زار بود و چون مخفیین داشت  
 که بحکم غلبه و پورش فتح آن شر بخا میخاید چیزی ایز بیشید و بقواد سپاه سورس و بزرگان سخنرود از نوشت و ندا

## حبله و مازکتاب قول باشخ آنواری

۲۳۸ همان پلار خود که این بجهه خواسته نمایند مردم سورس است و چنان گردید که جزو دسته سورس افتاد و چون  
برگشته و ملاطفه فرمود مردم خود را باشدشان بدانست و بخت ببر سید پس بدان سر شد که کار مصااح  
کند و شیرا تقویض فرماییدن از شهد پرون شده بجهت عقیمین شرافت و صورت اندیشه خود بپرسی  
و داشت عقیمین حشرت او را رعایت کرد چندان اگر شهر روده بخت فرماید اور دامخانه ندوشش برگشته  
و با خود شیره و مارم اور ده از پس وزیر چند باد و گفت که من ناچار قدر خواهیم شد اگر فقره نمایند  
بعد از قتل تصریت تو را نیکو بدارم و با این نیز کان بجانک مسمارم و هم تو را نیز کار ساختم که بجز خواهی  
شومی سورس ناچار دل بر مرک نخواه و بشکم در پدن رخصا داد که رسکم قتل بزرگان زدم بود پس شکم اور بدری  
وجیزش را در مقبره که از بجهر خاندان قلشیت بود مد نون ساخته اند اعقیمین چون از کار سورس بپراخته  
ظریث بجهت شد و خواست آسلطنت خوشی را استوار کند و صواب چنان شمرد که با فسطاطین سلسله  
الفت و مودت بجهیمه باز پس اختر خود را که فستایام داشت با خوشی برداشتند از مردم خمیمه پرون نمود  
و اراضی ایالیارا در نوشتند از کوهستان اسب غبو و منود و دشمن اربیل با قسطاطین دیدار گرد و در سر  
سودت محکم نمود و فستاد اشیر طازنی بسراي او فستاد آسلطنت خوشی را قوی ساخت و رانیزه کن  
قریث در عمالک شرقی زدم بود و همه دوزه این اخبار را صغا سفر بود و داشتند بود که فستاد اس  
فروشخواهی داشت ناچار تصمیم هزرم داد که خود بسوی نشیش سفر کند و کار خصم را بجهر فرمایید پس  
مردم خوشی را زیر چوب بغلب داشت و سپاهی خشم فراموش کرد و بتوی ایت ایالیا کوچ داده که  
زیلی تباخت اما جمیع حدود و ثغور را ایالیا بند پر فرشتهین چنان محکم بود که ظریث از پیج سوی دست  
نیافت و از شکر کاره خود به پردن حکومت نداشت و روز تاریخ کار برداشتم که شده بهم ضعیف  
کشت و چون معلوم کرد که مردمی ظهر نخواهد دید بدان سر شد که کار مصااح کند پس و تن از صنادید  
در کار خوشی را شیره و مارم فستاد و با صحاب دیوان پیام داد که اگر چند تن از شاہزادگان قدم  
ردم را نبرد و پیکت من فرستمید کار باشند مصااح کار محکم و این فستند و خوارا فرزنشانم و فرشتهین را  
فرزند خوشی خوانم چون فرستاد کان اول شیره و مارم آمدند و سخنان اور دامن و نداشتم ایلی ردم کفشه جیلهای  
قریث در مانک پر دود و دستی او از بدهما و اجب ناشد و خراباز بان شیش را برای این خلی طیف و بحوالان  
خواه گرد و از پیش برآند چون ظریث کار بدینی بکند دید داشت که هر کاره در آن اراضی تو قل کند  
سورس اسپر و دستگیر خواهد شد ناچار دل بر فرار نهاده و عزم را حلت را تصمیم داده کوچ فرمود  
و در مراجعت شکر بان او که از جمیع اژگن بود دسته تقیل و غارت کشودند و حکومت ایالیا به  
زین بکنند یعنی دیوان را سیده خرابه کردند و از دنیا می خشیت همی کوچ می فرمود و اما ظریث  
از حدود داشت ایالیا پردن شده عمالک شرقی زدم در فت و چون در شهد نکارندی که دارالملکش بود بجهه  
مردم را که نیز نام داشت و با او از گوکی برآمد بود بجهه سورس لقب فسیری و سپهی  
و حکومت عمالک از گزین را چه و تقویض داشت عقیمین دوم که در عمالک سرمه حکومت داشت